

بمیان تو و مرا صفت ساز و سیم

این دنیا یاب که هر بینائی آنست ای هر دو چشم آمده نظر است



ببیند و می بیند و می بیند



تصنیف لطیف فرید روزگار ابو محمد محمد دودار اعیانی جافرانانی

در طبع می نویسد که در وقت که در طبع را بران

بیت و حرف ط از حرف خلیج و حرف است و بعد است مطلب برآید بامداد و از طالع نه بیت ستان
 تا چهل بیت و حرف ع مع پنج نطقا از بحر خواص خمس باطنی که در طالع عین آید اگر چه بین این
 شخص است اما از برای اعداد بینات فوقین دارد امید است که مطلب حاصل شود و لیکن تحلیل و استخراج
 بیت آن از بیت طالع با سقا ط صفر مفرم خانه شانده ۳۳ و پنج شخص که برست طالعانی است
 اگر استخراج کند و طالع حرفین باشد از بیت طالع و هم بیت شانده تا چهل بیت اما طالع جال
 نمی آید که خمس است حرف قی تحادیه اند چهار نطقا این هر دو حرف در محل تساوی اند اما در
 ابتدا و نحوست و از انداز بیت طالع تا دوازده بیت شخص اند و از گذشت ۲۴ تا ۳۳ بیت
 اند و استخراج و جلی بحرف است حرف ک غیر متواجبه است بعد بیت نجسیه نه غالب است پنج نقطه
 سقوط است اگر در بیت طالع جلیک مطلب حاصل آید و لغات جمیع هر کد و استخراج توانی البیت
 است حرف ل نطقا نوشته نشد خلفا بحرف است سوا که است و استخراج آن از سببیت گذشته از طالع
 است تا هم بیت و اگر تمام خفایق از باطنی ماضی و مستقبل و حال استخراج از ده بیت اول
 ماضی مقابل استخراج نماید و از ده بیت آن قلب در حال و از ده بیت آخر مستقبل حرف اول
 حرف ل را که نقطه نوشته نشد چه سبب است جواب در میان ل الف و تحادیه است
 چرا که حرف ل در بین الف است و الف در بین لام پس حرف الف سلفه است و بعضی گفت پس
 ازین معلوم شد که لام هم نقطه خواهد بود یا نه گفت نقطه هم در الف است هم در لام است و لکلت و لجر
 و الله بویات این حرف بیستم و درایم تحقیق است اگر در بیت طالع جلیک برآید و دنیا و بعضی برآید
 استخراج از بیت طالع مفرم بیت گذشته استخراج نماید حرف و نه نقطه است اگر در طالع جلیک
 استخراج حال و مستقبل نماید و اگر ضرر دارد لغز این استخراج نماید هر چه در طالع برآید از بیت طالع پنج
 بیت گذشته تا در حرف و او دوازده نقطه ست خلف بحرف است بعد بیت سوا که است تا سبب
 و دیگر با و نیست از بیت طالع دوازده گذشته تا هم بیت تا در حرف و خلف بحرف است بعد سبب
 حرف ک و حرف کب پنج نقطه با و علی هم اینچه سبب است الانسانی شهر فرینجی و لجر است اگر در طالع

استخراج از بیت طالع تا آخر بیت ۸ باشد اسم سعادت و حصول طلب بهر جهت تمام است حرف می
 هست نقطه است بیل مانی نخست به کویج و استخراج بیت طالع بهت گذشت تا پنجا بیت
 بهر کلامه عبارت است از هر سوزان با یکدیگر از موی اگر سه سوزی جمع شود کاشو الذنب فرس بود
 سیوم علم طالع حرف آشتی از حرف ط و حرف ش و حرف باوی ط و حرف ش و حرف ش
 حرف آبی از حرف ط و حرف ش و حرف باوی ط و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش
 استقامت حرف یعنی دانستن استقامت حرف مکرر از نام و در هر دو استن اول و آخر است
 که بهر مکرر اندر شاد و در حق اول و در حق اول و در سطر اول و در خانه اول ۱۱۱۱ و خانه دوم ۱۱۱۱
 و خانه سیوم ۱۱۱۱ علی اثر القیاس و الترتیب پس در استخراج حرف مکرر بهتر از آن حصول
 سطلب استقامت نماید چنانچه علم ارجاع و حرف ارجاع عبارت است از نشانی اقوم حرف چنانچه
 و مرئی ارجاع است اما این قول بصحت نمی پیوندد پس بطریق دیگر و حرف و حرف قبل هر حرف
 که باشد روح آن حرف است و بعضی حکما و خرافیه که در عرفات کامل اند میگویند که چون نکته سبدا
 و نشانی و حرف است پس نکته روح باشد چنانچه در جسام معینه دانه بنظر آتی آید همان نوع نکته در
 حرف بنظر نیاید اگر نکته از نکته الف و چهار نکته خلاف این سخن پسند طبع ایشان نیست میگویند که
 چون نکته شش طبع عرض و طول و در در هر فعل که میشود حرف میگردد پس یک نکته است بهر شکل از
 احوال خود متکلف الاثر کمال شده این قول از جمیع اقوال قویتر دارد و بعضی گویند عدد حرف در هر حرف
 مثل عدد الف احد و این سه حرف است بمنزله و الیه تلافیه در بعض الف اند و باقی عدد با استقامت مکرر
 ۵۰ این عدد در ارجاع حرف است اگر در استخراج صحف فاطمه عمل با ارجاع حرف نماید بهر جهت استخراج
 تواند شد و بعضی گویند حرف و نوع است و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف
 باین روایت ارجاع حرف آشتی رفع یابند که خروج آن از مرتب حرف است و ارجاع حرف با دی
 نصب بود که سطح و هم در اوصاف مکرر بود و ارجاع حرف آبی که در مورد که روش فروری است
 ارجاع حرف خالی جز کم که در و در قدیم است اگر احقاق باول حرف نباشد نیزه نصف بود و در شاره

رساله
 استخراج از بیت طالع تا آخر بیت ۸ باشد اسم سعادت و حصول طلب بهر جهت تمام است حرف می
 هست نقطه است بیل مانی نخست به کویج و استخراج بیت طالع بهت گذشت تا پنجا بیت
 بهر کلامه عبارت است از هر سوزان با یکدیگر از موی اگر سه سوزی جمع شود کاشو الذنب فرس بود
 سیوم علم طالع حرف آشتی از حرف ط و حرف ش و حرف باوی ط و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش
 حرف آبی از حرف ط و حرف ش و حرف باوی ط و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش و حرف ش
 استقامت حرف یعنی دانستن استقامت حرف مکرر از نام و در هر دو استن اول و آخر است
 که بهر مکرر اندر شاد و در حق اول و در سطر اول و در خانه اول ۱۱۱۱ و خانه دوم ۱۱۱۱
 و خانه سیوم ۱۱۱۱ علی اثر القیاس و الترتیب پس در استخراج حرف مکرر بهتر از آن حصول
 سطلب استقامت نماید چنانچه علم ارجاع و حرف ارجاع عبارت است از نشانی اقوم حرف چنانچه
 و مرئی ارجاع است اما این قول بصحت نمی پیوندد پس بطریق دیگر و حرف و حرف قبل هر حرف
 که باشد روح آن حرف است و بعضی حکما و خرافیه که در عرفات کامل اند میگویند که چون نکته سبدا
 و نشانی و حرف است پس نکته روح باشد چنانچه در جسام معینه دانه بنظر آتی آید همان نوع نکته در
 حرف بنظر نیاید اگر نکته از نکته الف و چهار نکته خلاف این سخن پسند طبع ایشان نیست میگویند که
 چون نکته شش طبع عرض و طول و در در هر فعل که میشود حرف میگردد پس یک نکته است بهر شکل از
 احوال خود متکلف الاثر کمال شده این قول از جمیع اقوال قویتر دارد و بعضی گویند عدد حرف در هر حرف
 مثل عدد الف احد و این سه حرف است بمنزله و الیه تلافیه در بعض الف اند و باقی عدد با استقامت مکرر
 ۵۰ این عدد در ارجاع حرف است اگر در استخراج صحف فاطمه عمل با ارجاع حرف نماید بهر جهت استخراج
 تواند شد و بعضی گویند حرف و نوع است و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف

26

[illegible]

[illegible]

و بنیه نون و ن و بنیه سین عین ی و بنیه ف و بنیه صاد و و بنیه قاف اف و بنیه را ا و از
 شین ی و ن و ازت ا و از ش و ازخ ا و از خال ال و از ضا و و از بنیه ط و از بنیه عین ی
 ن بست و و ویم علم حنی که طبع آتشی دارد و در مرتبه اعداد افراوید را باشد آن حروف سعد
 زهرست او طلوع شمس و از و حروفی که طبع باوی دارد و در مرتبه اول باشد از مرتبه پنجمی متزاج آن
 بحروف اول آبی و خاکی کند آن متنزج طبع شود مثل نقره و بست و فیرق و حنی که طبع آبی دارد
 متنزج چنانک باشد حروف باوی در آن و بهر حروف متنزج یا بد آن حروف خلفیات آید را بود
 ابل تنجیم حروف حمل را سعدن طلا گویند و حروف ثور را سعدن نقره گویند و حروف جوز را جوز سعدین
 است از جهت مس متنزج شد پنجم آید آنرا پتیل نامند و حروف سرطان را سعدن قلعی گویند و حروف
 اسد را متنزج بحروف حمل کنند و تولد آنچه و سعدن طلا است حروف سنبله را سعدن سیاه گویند
 و حروف میزان را سعدن آهن گویند و حروف عقرب را سعدن زنج و سم الفار گویند و حروف قوس را
 سعدن جسام است که زمارخانه و حروف جدی را و کوکوت را استاده یافته اند بست سیوم علم
 حروف حیوانیه از حروف طایع متنزج و ویم و چهارم است یعنی حرف مرتبه ویم که با دست طرف مرتبه چهارم
 که خاک است بدانید که قوت طبع حیوانی از با و خاکی است پس حروف بی و ی و ن و ص و ح ل و ع
 خ و ح متنزج این حروف حیوانی است و اندک ابل غرام چون حیوان مخدوش شود متنزج سیوه حروف را با سم
 رنگ او کنند جهت پیدا یا تجربه یوتیه است بست و چهارم علم متنزج که
 ساکنه بدانکه حروف متنزج آتشی و باوی و سلبه است حروف خالی ساکنه و چون
 سکون محل قیامت دارد و حروف خاکی ساکن سکند گشته و قوت متنزج شک و
 قوت طلب طوبت باشما را با طبع و بست این حروف مخبر و مگر اگر در متنزج حروف
 جفر آید این را بجزم که بدل کنند جهت شک یک کس و بنزله و و جزم است و کسر
 چون آبی است متنزج با خاک صیغ است مثل و ح ل ع جز و هم و صفحه ۸
 سطر ۱۲ و خانه ۱۶ این حروف را مخبر و مگر اصل نامند به و نوع عمل نمایند اول غریز کنند ط

د	ب	ا
ح	و	ه
ز		
ک	ی	ط
ل		
ع	ن	م
س		
ر	ص	ف
ق		
ث	ت	ش
ظ	ض	ذ
ع		

علمت و ویم

علمت و ویم

علمت و ویم

م و ن ج ز ه ح ص خ ق و ط ر س ا و خانه ک استانه و دویم ترشح از واجی نماید از اول و از آخر
و از لام ن د از عین صا و یس و می ن خص شد از سرخانه استخراج کنند درین صورت که استخراج
بسیار است و تقاضای این پنج مذکور نیست مثلاً اینها را بر رشتنی دارند پس بیست و پنج علم حروف غالب
مغلوب اگر الف و الدف بود طالب غالب بود و اگر الف و او بود او غالب آید و اگر الف و ز بود
الف غالب بود و اگر الف رخ باشد رخ غالب آید و اگر الف فوح باشد فح غالب آید و اگر الف و تب بود
تب غالب آید و اگر الف و طا بود طا غالب آید و اگر تب یا طا بود طا غالب آید غرض ترتیب برای ترتیب
حروب طالب مطلوب غالب مغلوب را نه و سه ترتیب نمایان تا باسانی از دوم مطلع شوند و غالب غالب
و حرف غالب و مغلوب هر دو کسر را بداند و تواند چنانست که هر حرف به حرف شمارد و از هر
۹۹ عدد طرح کند آنچه باقی ماند از آن حکم غالب مغلوب نمایند نوع دیگر آنست که هم در بعضی کلمات
و مغلوب باشند بشمارد و از هر سهم ۹۹ طرح کرده آنچه باقی ماند وجه اول حکم کند

[illegible][illegible]

قاعد و پنهان است که دو و پاد و عرف و فکر و خیر است ایند طالع اب ب بود و هر طرح و دو فردا که می ماند طالع اب آید

[illegible]

سیما در آسمان است اسپان و اشتران و مرکب دیگر را خط است این عمل در روز پنجشنبه بکار آید
 سسی و هم علم طوابع بیا که طوابع عبارت از منشاء تحمل و از اول تو و یا از اول سوال سائل
 از اول بیت جفر جامع که آنرا بیت الطالع گویند که مشرق باشد بجهت بیوت بعدیت و نجش بعضی
 آنرا بیت مشرق نیز گویند و اعمال آنرا ندانند که پیوسته اگر در طالع متخرج طوابع آید بکند اربع و پس
 بدانکه فوت زحل در طالع سائل هر چه خواهد بود آنچه را ده است و ضعیف است اگر زحل خسارتها
 درین محل بود طوطی مثل سبب می آرد و اگر در طالع هم و نوح آید بدانکه شتری را حکم است که
 قاضی اخلاک است این طالع سعادت است و اگر در طالع طای ک ل آید پیش کبر است اگر چه حرف
 صواب است دارد و اگر در طالع م ن س ع باشد سعادت نفی از سلطان زمان بیدید و اگر
 طالع ف ص ق ر باشد با شتر جال کار می شود و در م ن از روم که هر طبع باشد شود و اگر
 طالع ش ت ش خ آید کاری که دارد بر سر می و سستی کشد که خسارت و اگر در طالع و ض
 ط خ آید نیز خسارت و قبول این تکلیف این است مهم سائل رابع مهم و نه ستان از این و از آن طبع
 کند آنچه باقی ماند طالع است اما قبول این نجیم طالع است که راعی می صل ب و تو که ق
 و ج و ز ا ح در سلطان هفت سنبه که ت ر ط و این ج ض ز ط و محقر و ف و ق و س
 خ غ جی که ش ت د لو و و ت هر اسم که این باشد طالع منتها کند اما طالع و لو و ت
 آوردن بسیار خوب است که تمامی تخالفاق از آن معلوم توان کرد سسی و هم علم حروف اظهور و آنکه
 زبر حروف سر و وقت که ظهور حرف عبارت از ذات حروف باشد که از بر باشد و در کتاب بیست
 حروف نه در تحریر است و نه در تقریر آید چنانچه ان الذین امنوا پس پنج حروف مع بنی از جمع و نه
 در تقریر و نه در تحریر است هر گاه حروف فرو را خوانند مینات و تقریر یسائی آید چنانچه در تقریر ظاهر
 است پس زبر ظهور و فست که در تحریر مینات نمی آید و نه در طالع مینات آید و تقریر است حروف عبا
 از زبر است چنانچه اهل تکلیف اهل محاسبه و راعی و حرف و در زبر می شناسند و راعی مینات را
 بطون گویند چنانچه در بطن الف خواهد آمد چنانچه علم حروف و نه است خفیه جانیست که بعضی فوات

رساله جفر
 سسی و هم علم

سسی و هم علم

سسی و هم علم

در عمل اند چنانچه در اعمال از بسابط و قواعد و قوانین مقوم و ترغیب ظاهر آید و نفی آنکه متوجه و در
سائل در استخراج آن و در وایمی آنکه مانده و سهوی آید و کم کسی نمی توانی برحق ائق و در آن
و آئینه اند اطلاع منافع خفاء و حروف بعد از بیاضت اعمال بر حرت نمودن یا نشیون و سطر
خفیه است بنده و کبریه و چهل و یکم علم حروف الصغری حروف بادی و خاکی است بیانات آنکه اگر
در هر حرف را اگر بطالع پنج یا بدان خانه طبع صغری دارد و از حروف بادی است از حروف خاکی و در
حروف بادی و و از حروف خاکی پس سبب آن ب و و ح شد پس این خانه طبع نه فرای دارد
اگر سائل را هوای بادی و خاکی و خفیه باشد و در بیت شال ب که طبع آن صغری است هر چند از طبع
آن صغری باشد خفیه سائل بود و آنکه در طالع می ل م ع آید و یا ص ر ت خ باشد یا ف غ بی
یا ب و و ح علامت جزو ۲ و خفیه ۴ و سطر ۶ و خانه ۸ و یای ل ن ع جزو ۱۰ و خفیه ۱۲ و سطر
و خانه ۱۴ و یا آنکه ص ر ت خ جزو ۱۸ و خفیه ۲ و سطر ۲۲ و خانه ۲۴ و یا در خانه ف و ح ب و
باشد جزو ۲۵ و خفیه ۲۸ و سطر ۳۲ و خانه ۳۴ انکام و اسرار این بیت طالع بزرگ پست خیل و و یکم علم
حروف ادم که حروف در بیانات آن نواظق باشد شل شلین و علمین این هر دو حرفی اند و حوت
تمام دارند و اگر طالع بیت غ غ ش ش شلین که جزو ۳۸ و خفیه ۴۰ و سطر ۴۲ و خانه ۴۴ باشد و
نخوت همت تمام دارد و بیت تختانی آن نامه خانه تمام این سطر نخوت و سطر و یایان آن خانه
نخوت دارند و از خانه نخوت سعیت تنج اند و حروف دم حروف از ان یعنی گویند که نخوت و سطر
و از حروف هم فاسد است چهل و یکم علم حروف الباقی از حروف بی بادی حروف بلغمی است چنانچه
ح ب ز و یای می س ل یا آنکه قی ص ش ت یا آنکه ط ص ج یا خیر و اگر طالع بیت
آید شطر طبع سائل است که بلغمی باشد و در بیت اول از حروف در دست که بلغمی است نیا و در بیت
اول که است صلا بلغمی نیا باشد و در بیت سیوم یک و بلغمی مانده و در بیت چهارم
انقطاع بلغمی نیا است و در بیت چهارم بیت که آئینه استخراج کند و یا بطور کتاب حقا ائق آئین
که جبریم حقیقی است که عالم عجیب علوم بود و در این از حد و آئینان بسبب تحصیل نمودن چهارم بیت عرفان

در هر حرف را اگر بطالع پنج یا بدان خانه طبع صغری دارد و از حروف بادی است از حروف خاکی و در

اگر سائل را هوای بادی و خاکی و خفیه باشد و در بیت شال ب که طبع آن صغری است هر چند از طبع

چهل و یکم علم حروف الباقی از حروف بی بادی حروف بلغمی است چنانچه

طول هر قدری که بحروف گفته کند تحریر شود و استخراج نماید نفع و نسل شمال آن پایان در احوال
 اعمال تمام نموده شود و اما این طرز متاخرین بواسطه سولت اختیار کرده اند از اصل جبریت لیکن
 اعمال احوال و احکام درست دارد چهل و چهار علم حروف مسود و بینه مختلفه الطبیعی است اگر طالع
 بیت حروف مختلف الطبیعی جمع آیند سائل را مطلبی که پیشانی باشد آتش آب مختلف و باو خاک
 آب طفا آتش کند باو پرکنده خاک نماید هر جا که در طالع بیت حروف آتش و آبی جمع آیند اگر
 آتش تقدیم دارد آب عمل نتواند کرد اگر حروف آب تقدیم دارد آتش طفا کند همان نوع اگر حرف مقدم
 باشد خاک را برهم آورد اگر خاک مقدم است نیز خاک را از دید می آرد باین وضع این زوایا خاک
 م س یات ق ش ش یا ف و ش ش استیج بیت این عمل بعد از طر ۴۸ است پنج
 طر ۴۹ باقی ماند بیت شانصد عمل جبر است چهل و چهار علم حروف علویه ناری اند درین هفت حرف
 فرق علویه بسیار است چنانچه هر طر ۴۸ حرف و ش و و در این عمل ل علم حروف است که اقول
 اهل تجیم است که حروف علوی از جنس حروف رمل اند که اب ج و باشد چهل و ششم علم
 و است حروف اسفل است که اسفل حروف خاکی اند مخ شمع این دو حروف از جنس حروف خاکی افغان
 و طمانی اند اگر طالع بیت آیند عمل باثقال اسو باشد کند ا ش خ خ یا گن خ غ غ غ غ
 این اشکال بیت سفلی اند و استخراج این بیست و شش فصل است که اول بیت در جزو ۴ و صفحه ۴۸
 سطر ۲ و خانه ۴۸ است و دوم بیت در جزو ۴ و صفحه ۴۸ و سطر ۴ و خانه ۴۸ و سوم بیت
 جزو ۴ و صفحه ۴۸ و سطر ۴ و خانه ۴۸ و چهارم بیت در جزو ۴ و صفحه ۴۸ و سطر ۴ و خانه ۴۸
 بینه است و استخراج آن ۴۸ را طرح کردیم و این عدد کم شود همان قدر بیت ستاند و استخراج نماید
 چهل و ششم علم حروف فکریه بدانکه علم حروف فکریه دو نوع است از حروف غریزیه ستانند و از
 حرف از بطون ستانند اما این عمل بعضی امور درست می آید شخص پنج تجربه کرده شده آن است
 حروف محقق را متخلف گردانند چنانچه محقق است و متخلف آن میسر آن پس از سوال اول حرف
 محقق نویسد هر حرفی علاحدت مینه بعد از آن متخلف کنند تمام مطلب را تجربه آورد و بنظر تصرف

علم حروف خاکی

علم حروف علوی

علم حروف اسفل

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

علم حروف فکریه

پسالة جفر

از حدیث مکرر بیت هم مکرر خواند بیوت ده است ستانده علی هذا الفیاس استخراج نمائید پنجاه و یکم علم
حروف الف و الذی عبارت است از حروف الف و لام هر امری که آن باشد آن امر عبیه و دیگر
پنجاه و دوم علم حروف الخریف علم حروف الخریف نزدیک اهل حروف بادی و قلی آشی
ست آن سه حرف است ب ش ج هم بقول اهل تخیم خ ش می آت بیست و شش تا با فاعلام
تحقیق آن و صفتش تخلیق آن ا ج م ن ش است پنجاه و سی و دوم علم حروف الیج
علم حروف بریج آشی و آبی و خاکی است این سه حرف آب و آتش و خاک اهل حروف بقول اهل
نجوم بریج مع بیات را با این عدد ۳۴ متحقق آن هم ش تخلیق آن ج ب هم قی راست
پنجاه و چهارم علم حروف مشرقی حروف آتشی است و حروف شمالی بادی و حروف جنوبی آبی
حروف مغربی خاکی و لیل و الاطلو در کتاب اهل الاشی منقول است که حروف شرقی یک کج و
از طبایع اربعه است پس اول حروف از طبایع شرق باشد ا ب ج و این سه حروف قتل
بزحل دارند و مشرقی اند پنجاه و پنجم علم حروف مغرب مغربی حروف خالی اند و بقول اهل
یک حرف از طبایع اربعه که بمرتب چهارم حروف خاکی است پنجاه و ششم علم حروف جنوبی
جنوبی حروف آبی اند بقول طریق سابق پنجاه و هفتم علم حروف شمالی حروف با و س اند
علی الاطلاق است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمالی حروف بادی اند علی الاطلاق
است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمالی بادی اند و حروف آبی و جنوبی اند و حروف
غربی اند و حروف ناری ا ه ط هم ش و حروف بادی پ و ی کن ص ش و حروف
آبی ج ز ک س ق ت ط حروف خاکی و ح ل ع خ ح ا ب ط ل بیت حروف آشی
فرو بریج ناری باشد مطالب حاصل شود و اگر بیت طالع جفر و فو آبی باشند و فتر و بریج
هو آبی بود مطالب مورد مذکور حاصل آید و اگر طالع بیت جفر حروف ناری باشند و ماه غیر بریج
بود هر امری که سائل را راوده باشد بمرتب بریج و زوا اهل عیان و اگر بیت طالع جفر و ف
ارضی آند و ماه و بریج خاکی باشد امور مذکور تمسک بر محصل است و بقول جمیع علما حروف

عشیره شده و ضرب آن بحروف ابجدی چنان است که عدد این حروف قبل کرده بحروف
عدد حروف ضرب نماید مثل ۴۴۴ و ۴۴۴ و ۴۴۴ و ۴۴۴ و ۴۴۴ و ۴۴۴ و ۴۴۴ و ۴۴۴
باز ۴۴۴ ضرب کرده ۴۴۴ شده این ضرب افراد الافراده است جمله ۴۴۴ است و ضرب قبل ۴۴۴
را و ۴۴۴ ضرب کرده جمله چهار لک چهار هزار و هشتصد و سی و شش شده ۴۴۴ و ۴۴۴ و ۴۴۴
حروف و اینست ول فرسی غ و ق غ چون عدد الف یکصد و یازده است ازین الی الی
طرح کرده بمقتب ۴۴۴ بماند پس این ۴۴۴ را و ۴۴۴ ضرب کرده شده و نه هزار و نه صد و نه و هشت شده
حروف بل غ خاص از این ضرب ابجدیست ضرب حروف تهجی است که حروف ۴۴۴ است و عدد
۴۴۴ الف و ضرب کرده ۴۴۴ شده علی نه اقلیاس الف ضرب جمیع حروف است با ال نشین ۴۴۴
ببین قاعده استخراج این ضرب اول دوس افراد و س بضر قبل ول و غ مضروب ثانی حرف
فصل و ضرب تهجی ۴۴۴ ف شده شصت و شصت علم و و ایرا بحروف و ایرا بحروف و ایرا بحروف

۳۳	۱۱	۱۱
۱۳	۵۶	۹۰
	۸	۳۰

و بخط او دو غم و در عربی بنصورت او خط حکامی یونان
 بحر و خط اشرفیه و در علم کسیر کل اسم باین طرح بر کنند و در عین

۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶

بر این طرح را نیز کنند بدین شکل
 این شکل ح این شکل ح
 پیدا است و در رساله الواح قریبیه

شکل حرف بیخیم خط او و خط اسلام
 شکل بیت و شش حرف و در کتاب
 بیان کرده ام و هفتاد و شش علم حروف

ارتباط حروف عبارت است از پیدا آوردن حرفهائی چنانچه حال تحقیق آن از بر است استثنای
 بنیات است که ۱۴ جمعه هم شامل و یک گشت که با هم جامع است و اینهاست بقدر علم
 کسیر بحر و چنانچه در شکل الف را باقی حروف نویسد بقاعده شش گانه است که هر عدد که باشد
 ۱۲ طرح کند باقی را سه حصه نموده از یک حصه شروع نماید که در ستون شش گانه امکان است
 فرو افتد است و در شکل نخست نویسد و هر حرف که در این طرح است در شش گانه است اما اصل
 بنقاط کرده اند و تجزیه به بیست و شش است و قاعده و طرح است هر عددی که باشد
 حصه کند از یک حصه نماید اگر فرو باشد و خانه ۱۴ عدد و اگر زوج باشد و خانه ۱۴ و اگر فرد
 باشد و خانه ۱۴ عدد که هر چه باشد است آید نوع دیگر هر عددی که باشد نصف آن ستانده از یک نصف
 ۱۴ طرح کند از اول خانه تا خانه با عدد طبعی کند و در خانه ۱۴ که مقابل است آن نصف نویسد اگر فرد
 از این خانه ای نصف از آن عدد دیگر عدد کل را بی طرح شمار و در قدری که آید به همان قدر
 ستانده و هر خانه طبع را تقصیف کند و در خانه سین و هم آنچه که باشد از تقصیف خانه زاید نمایی نه
 خالی می ماند بهت نوشتن مطالب بنصورت اسم علم و با سبک

در علم کسیر کل
 در علم کسیر کل
 در علم کسیر کل

۲۲	۴۰	۹۰	این شکل	۴۳	۹۰	۳۶	این شکل
۹۲	۷	۳۶	۴۴	۳۸	۹	۵۲	۹۹
۱۳	۱۱۰	۲۸	۳۰	۱۸	۴۵	۷	۲۵
۵۲	۲۷	۱۸	۱۰۲	۸۱	۳۶	۲۰	۵۶

و نسبت نخست او نه عدد سابق را که سصد بیست و هفت مرتبه که درم عدد تمام شد جز شصت
و هفت آمد و سصد بیست و هفت از آن یافته شود که زیر عدد گرفته مع مینات ضرب کند این قضیه را
تضارب هفت مرتبه رساند بعد از آن هر چه اعداد حاصل شد سمانه و الف و عشارت با جا
آرد اگر آن عدد زوج است سصد است مثلاً الف را از بر و مینات ضرب کرده عدد و ده شد این عدد
را در صد و ده ضرب کرده و از ده هزار و صد شد این دو از ده هزار و صد را و یک هزار و یک صد را
کرده یک که در سی و نه هزار و یک صد شد با این عدد را یا عدد حاصل ضرب کرده یک که در سی و نه
چیل و یک هزار شود این اعداد مرتبه میوم با ضرب اعداد که در یک شایزده شد که هیچ اعداد او
سعد است علی هذا القیاس نخست او سی و نه و هم علم فقط الحروف با آنکه حرف فواظ که مینات
آن صومست باشد و از بر آن سه نقطه بود محس که است از بری که و نقطه دارد و بیست و نه
اند و نخست مرتبه یاد آید است و حرفی که فواظ باشد و مینات نیز فواظ بود آن نخست
است و حرفی که در بر نقطه و نقطه واحد باشد و مینات آن صومست بیست و نه و بیست و نه
یعنی با حدیث و تحسین تسویه دارد و حرفی که شصت دارد و آن تکلیف و آن محسست و آن طوط
هر حرفی که فقط فواظی دارد و شصت طوط فواظی است هر حرفی که نقطه فواظی دارد و شصت
است و هر حرفی که نقطه و بیطن دارد و طوطی است هم من هم اگر حرف محس طوط آید و طوط فواظ
بود و شصت محسست است که از آن نخست تکلیف شمارند و اگر نقطه فواظی است اشی و آنند و آن
میت اگر فواظی باشد فیما بین و هر که بی زراعات باشد و باقی را اعداد فقط حروف را که کرده
نقطه نخست او و چهارم علم اعداد او که علومه و آن نخست او و چهارم علم اعداد حروف فواظی است
و شصت علم اعداد او که الحروف با آنکه حرف اعداد او را بیع از هر طرف است اعراب الف و
و اعراب بیع اعراب بیع و اعراب که سه و اعراب بیع اعراب بیع است ساکن که حرف خالی اند
نما کرده نخست او و شصت علم اعداد او که اید و آن قصه با آنکه عدد و آن عدد و بیست
از نصف و بیع و هم عدد نقصان نشود باقی آنچه ماند صورت عدد قسما باشد مثلاً بیع که نصف

در این کتاب

در این کتاب

دخنی است که در بعضی مراتب حروف که از اعداد هم که عدد اول است بطور سیکول ق

میشود و در هر یک از اوقات ابعسط یعنی حروف طالب و مطلوب با عدد و حروف ابعسط اوقات را

دیند خواجه هر مرتبه با خود و پیروم علم اوقات اعداد و ظهوری بدانکه اعداد کمالی ظهوری نیست

که عدد از اصل حرف تا آخر حرف بیست و نه چنانچه از الف تا ط ۵۴ و از الف تا می ۵۵ و از الف تا

فصل اول در بیان احوال و سیرت حضرت علی علیه السلام

چهارم سطح اولیاد و محوری اندوختگی است که در هر دو سطح بیست و پنج سالگی و بیست و شش سالگی

[illegible]

۱	۶	۹
۱	۶	۹
۱	۶	۹

۱۳۴۶

	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۰	۱
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۰	۱	۲
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۰	۱	۲	۳
۵	۶	۷	۸	۹	۰	۱	۲	۳	۴
۶	۷	۸	۹	۰	۱	۲	۳	۴	۵
۷	۸	۹	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶
۸	۹	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۹	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

9	1	1	
---	---	---	--

	A	A	F

۶	۵	۱	۱
۲	۱	۱	۱

یعنی ۳۳۰ روغن و ۳۰۰ گریس و ۱۰۰ شکر باقی ماند

۲۲۸ نه عدد که بر بالای و در پشت بر آن آورده ۲۲۸

تقدیر کرد و گفت: قریب شد در پیست و رفت و از این بگذشت

[illegible][illegible]

نست نماه نووو و شیخ علم اوقاف که در آن اوقاف است و این است و شش است و اندک

تحریر و تالیف: محمد رفیع الدین

بیمار فیت که شکال واحد و زنده او را اسما ایشتمدنی نامی از شکال و اندام و

9	4	1
4	1	9
1	9	4

9	9	4	9	1	9
9	9	1	1		
		1	1	1	
		4	1	1	9
		1	1	1	9
1	1	1			

یعنی ۳۳۰ روپے پر ۳۳۰ روپے شد باقی ماند

۲۲۸ نه صد و یک بر بالائی و در پست بر آن که ۲۲۸۹۵۰

شیرین و خوشبو ترینه نموده و چوبستون و مفتول را ازین بکند.

فصل در بیان تمام شد که چند ۴۴ این عدد و احوال شعوری از اندر صحیح است و آنچه در این بین

میں شرافت و طب و علم و دین و طاعت کا رخ غزل کی قیاس میں آراستہ خراج نمود و بطالع

مخالص اول بیت که مرسوم بطالع است نظرا بر این بقدر کامل نشود و باید استخراج نمود و بطالع را

برایب نماید و در هر یک از این اوقات در آنجا که در آنجا است

یوسف بطریق سبیل سال جوانی بمیت و وفات سازند سلطان و پسران و بیست و پنج ساله در ده

پیشوایان و سربراہان اول برائے پاکستان اور

و خواندن انشراح حاصل آید و ارجحان اسم اعظم است صد و هشتاد و هشت علم خوانی بدانکه جعفر خانی
عبادت از اعمال خفیه که در سبب و هشت جزو هر حرفی چهارده ورق باشد و روزی ای آن چهار
نصف است حقانقی آن بالا مذکور کرده باشد طلال روح از کلمات ششده است ششده است ششده است
و مثل گوگرد که آنرا گوگرد باقی طبع شقیب باشد نیز است گلزاره و باران و دو و هشت و هشت
صحت دان و علاج جسمانی آنست هر کسی که راضی است و طلال دارد و نام او نام مادرش بلیق ساخته است
سال بگیرد و چهار طرح نماید اگر کسی ماند عافه گرمی است حرارت دارد و طلال حرارت باید که در اگر
ماند عافه باوی است که سید نیز داخل باوی است و اگر هم ماند بلیق است و اگر هم ماند بلیق است و هشت
علم خواص الاسما فی الدعوات در وقت آن اعداد بدانکه هر یکی که جلالی است هشت حرف آن است
و باوی است در دعوات سیرج الاحیات است اما ملاحظه جهت دارد تمام است و هر یکی که جلالی
برای اینکاف و محبت بجای آید و آن هم شرط اینست که حرف خاکی و آبی باشد که همی بخواند و هشت
اجابت شود و در آن جهت نیست و هر یکی که شش حرف از اعداد است آن هم برای جهت
مطلوب است بسیار است صد و هشتاد و هشت علم خواص الحروف فی الدعوات بدانکه هر حرفی را یک
محبوس و حرف باوی برای ترویج اعداد و حرف آبی برای تسکین حرارت و حرف نکی برای شستن
از شش حس کار با صد و هشتاد و هشت علم نقوش الحروف فی الاشکال صد و هشتاد و هشت علم
نقوش الاسما و جلالی و جمالی و ششک بدانکه نقوش عبادت است از نقوشای و نقوش الاسماء
برای آنکه اعداد از مجید دارد و آنرا در مجید پر کند و آنچه اعداد و فیه دارد و ششک پنجس پر کند و در
و اکتساب جمیع اسماء در وقت درست دارد و ششک است و اگر اسماء و جلالی را که در مجید پر کند
و ششک کم آمد و بهر طبعی عمل نهایش اسماء و جلالی را و نقوش ششک قوت عمل کرده اند تا بهر طبعی
و ششک آن است که در منزله و توبه ششک است که آن است باشد چون حقایق جعفر را بعضی اعمال نقوش
بر جمیع است اطهار این علم ضرورت داشته اما اینجا گنجایش ندارد و در رساله الواح قدسیه الحروف
فی علم کسیر تجرید آورده است صد و سی و هشت علم اسرار اینهاست که کاشفات بدانکه اینهاست که

علم خواص الحروف

علم خواص الحروف

علم خواص الحروف

علم خواص الحروف

و محبت آئمی بیخ آوان و زمان نفس را آ نام نه این محبت حرف و چاک از شواست مطالب اثر
و دنیوی باشد تا موجب گرفتار و آنگاه بود به باشد و مکاشفات را در نظر نبرد و اگر طلب
کند صلاطین نماید بلکه و طلب ذات آنها را حجاب نفس داند و اگر تصایق گویند کشف ظواهر
بخوشی شوند و اغیار کنند و زبان دل خود را از قشعیات باز دارند و هو شیا را باشد تا حرفی از حال
سز نند صد و پیا و هم علم حرکات روحانیات روح ملکوتی را روح حیوانی بنسب آید است اگر روح
حیوانی از گرد زان نفیس پاک است روح ملکوتی در جلوه گرد و اگر نفس حیوانی مغلوب شد روح حیوانی
بنسب از روحانی شده روح حرکت از لطافت آرد و انچه لطافت روح حیوانی و روح ملکوتی از لطافت
خود میسازد و چنانکه روح ملکوتی است از لطافت روح حیوانی است این تفاوت را در اینجا گنجین
نیست اما تنجی جبر از انز است قوت استخراج درستی است فی تحقیق این علم فی موهبت آئمی نیست
بی اصلاح و بی تراست ولی انقیاد امر الی قابل اندیش و مستعد او این علم اول مجاز و از حقوق
خلاق و مخلوق است و ارتباط او از حقوق و محبت بجان و دل باید که روح خود را در راحت یاران
رحمت خود و اندان کلید است صد و پیا نرد و هم علم حرکات جسمانیه بدانکه حرکات جسمانیه از هم
است هر قدر که کشف با رام و آسایش است از اصل کار مجرب است صاحب محمد این علم را باید که است
روح روحانی طلبند نفسانی بدانکه روح ملکوتی را روح حیوانی بنسب از نفس مایه است صد و پیا نرد
علم غلو و خلوت بدانکه خلوت و خلوت را بجان و دل و زنجین و زرش آرد بیخ آتری از محبتی که باشد
را نخر آشد و او بدید و حق بود هر گاه چنین حال میسر آید نشو و نمیزد ان الله یطوق علی لسان
بروی ظهور نماید این خلوت کاملان را میسر است مبتدی را گوشه تنهایی بی فوای است و قول
بر جمیع مطالب را شاید صد و پیا نرد و هم علم و هم بدانکه هم در آثار و احکام و خود از جمیع موهبت
است و همه را شواست تنجیل دایمی است و است ظواهر ملکات و اعوان از هم است یقین است که سلطان
بوالی می است آنچه کشف و کرامات باطن ریاضت است همه از و پیا نرد و هم علم و هم صد و
پیا نرد و هم علم الفهم یعنی در یافتن و درک کردن جمیع حرکات و سکناث منافع و مضار یقین

علم در شواست

علم در شواست

علم در شواست

علم در شواست

اول دانش است که بی قوت فهم بزرگ طبع یزیدنیاس نمی شود و صد و نوزدهم علم انظار بر آنکه
 علم انظار با نوع است بعضی مشهودی نموند و بعضی بر اثر مغنیات نظر اندر علم خبر شود و نظر اندر
 طبایع بیت طالع انظار آوردن است اگر بحروف سعیدیت ساعدیه دارد و اگر بحروف غمیدیه دارد
 اگر محتسب بطبایع اربع است مرتبه آتش غالب و مانند بواسطه تقویم مثلما جز اول و صحفه دوم و سطر
 سیوم و خانه چهارم اسبج و پس تقدم حصول مطالب بانایت و جبروی آورده بودی و انرا
 صد و بیست و نهم علم انظار الحجب انظر بین نظر عین تشقی است که در آن نفع و ضرر نظر نیاید و در آن
 جفر مستخرج را باید از نظر حقایق اصل جفر غایب اصل غایبی شاید که ملاحظه سائل کند و آورده و بطلب
 حصول مطلب نماید پنجم بصدق و راستی استخراج باید نماید و آنکه استخراج را بر ویرات حرفی باشد
 توقف بوقت دیگر کند صد و بیست و یکم علم انظار اشهرت نظر انسانی است که نشاء شیطانی
 است که مخالف انسان بوصول کمال انسانیست صد و بیست و دویم علم علم شود بالمشاهدات
 بدانکه نشاء در حرف آنست که تبه علوی و سفلی بدانکه هر حرف به بیست و شصت بطون و شصت
 و پنجم و طبع آن از اعراب ظاهر و باهر صد و بیست و سیوم علم سماء و زیر نبات چنانچه در
 اعمال سکندری و در خبرات بلیناس حکیم از زبان عبرانی عربی کرده است ترجمه فارسی آن
 شایع است و نقوش در زیر نبات تجربه پیوسته اما در علم جفر کائناتی آید به نظر این علم آوردی

علم انظار

علم انظار

علم انظار

علم انظار

بسم الله الرحمن الرحیم ایها الاخ الاعز من الکلمه الامام علیک طریقتین فی الجفر احب الی من العلم
 و بهما الاکسیران الاعظمان فان کنت تشوق الیها و تشققا باوصانها فی الکبریه فها علم کاک و لا غلو و ان کنت
 یا کاکا تشفع بها الی ملک فضل من ان کون ما کاکا و الیها و الیها فها علم کاک و لا غلو و ان کنت تشوق
 بآراء البی فی المقام و لا کحیب عنهما الا اذ ایدل بموده و کنتحان بر به و خالفه فنقول الطریقه الاولی الجفر
 احب منی استخراج الاسوانه التي الاتفاق لهما با بران الضمیر و انظار الحجب است و استعماله بالوجب الذی یصل الی
 بما یفوی به احکامات و هذا کاکا اذ اسئل عن موت و حیوات و خیر و شر و وقوع و کجوات و منزع الواقعات با کجکاکا
 یرید الالف و تسع و تسع و تسع بالاولی غیر ما ذکر الطریقه الاولی که استخراج الضمیر و الدفاتر و انبساط فی الالف

علم انظار

علم انظار

علم انظار

الخلال بدنه في تصديده لا يكتب في السؤال فيصرف حروف الاسماء على حروف الاسماء التي هي من
 الحروف والاشكال كانت كالسبيل بقوله اي شيء من ضمير فلان او في ضمير والجملة ان في المثال هذه الزيادة
 مما لا يقع في استخراج الضمير والخصيات ولكن نحن نذكر في الطريقة الثانية قاعدة بالعرف في استخراج الضمير كما تفرق
 هذا المقام الى استخراج الضمير المستثنيات صريحا ونصا فاعلموا فان كنت لهما اما تساهما والاولى فلا يسئل بعمل مهم
 ريا لكون قد ظالم الكلام فاسترجع الى استخراج غير المستثنيات من الجواب الاسماء التي يمكن لسطر وفردا صريحا
 فقول عرفت السابق فاعرف اللاحق وهو انك اذا جمعت الاعداد التي المينا حاس من عدد حروف السؤال فحرف
 اليوم وديار الشهر وعرفت في مثال كانه فاعرف ان كنت حاسبته فاذا جمعت عليك ان تجعل حصصا متساوية
 متوالية اشياء عشره او ثمانية او نقص على ما يفرق صاحب الدرر والاعلم ان لا يكون عدد حصص اقل من
 اربع فاعرف الى ان لا بد من الربعة في هذا العلم وهي ان يكون عدد الصفح والسطر والبيت حتى يستخرج في ثلثي العمل بعد جمع الاعداد
 الحصص التي هي متساوية على استخفاف وهي من الحروف والسطر وعلى استخفاف وهي من الصفح والبيت ولا بد ان
 تأخذ في تخصيص الاعداد وتضعيفها وتقسيمها متديا من يساوي الصفح الى مئة حتى يكون العمل منتزعا من جانب الاول
 الى المائة ومنها الى المئتين ومنها الى الاحاد فيحصل لك طريقة التفرع التي هي من عظيم طرق الحساب من هذا العلم
 واليها لا يحصل التكا الذي يحتاج اليه هذه الطريقة الا من جانب يساوي الصفح واليها جامع وفرقا وتضعيف في المركبات
 من الاعداد وبرزن في علم حساب المركبات المتتالية المتتالية من الاعداد ولا يمكن في الجمع والتقسيم في الاعداد
 الضرب ولا اشتراكها بالجدول والاختار باليسار في حجة حساب فاذا عملت في كتاب فاذا انت جمعت جميعت وعرفت
 في تخصيص الشان في حاصف على كل وجهه او نصفه او جزء منه ما يساوي من الاعداد او نقص منه ما يساوي
 الحصول وتبليغا فاعلم ان ذلك وبين ان مناسب طرقت تخصيصها الذي هو العدة في منزلة الشان بالجدول ذلك فحصله الان
 اهل عدد من ضمنيته حتى عرفت هذه المناسبة وعلمت بذلك العمل من ان تخصيص حروف الجواب والاسماء التي فيها
 قدر فحرفه وهو الواضح الذي كان في استخراج من سواك فاعلم ان حروف الجواب على الالاف والاف من
 سوال في حروف وجوبا مختصرا فاعلم ان الاختصاص هو ما بين الكسبة فاعلم ان الاول يكون بقاعدة تضعيفه والتكثير
 يكون بقاعدة الاستطاعة وتلفظ عليك بقاعدة من من هذه الرسالة ولا تمنع من غير كل شيء فاعلم ان ذلك

اعتبار است مگر اصل کشف را و تفصل است که آنچه مگر در خیال نیامده باشد باز این را اعتبار آن
تمام است بالیقین اگر صاحب نام صالح باشد و در نظر آید و اگر یا بودگی نفس مبتلاست و در حق
صددست و نعم علم استعجاز الحروف با شارت الحروف من هم اعمال جبر است و حصول الحروف
حاصل است چنانچه مثال در اعمال خواهد نمود انشاء الله تعالی صدوسی ام علم الحروف مع نسبت
و تقدیم ثلثه و بعضی در بعضی حروف سه نوع است لغوی و سروری و کتبی که در آن گذارشته و تقدیم
هر حرف از آنجا ظاهر است و همان عدد را فضیله و بعضی و ثلثه ساختن هویت صدوسی که
علم معرفت ز نام عبده و صدوسی و دویم علم معرفت ز نام غیبیه بدانکه نام عبده است که در
حروف طالب فعل ثلثه باشد بعد از آن اعداد حروف و حروف طالب مع اعداد داخل آن بقصد او
عربی غیر هر دو آن همه را تعدا و نموده مدخل ثلثه باشد این همه خارج بر آورده ز نام غیر مگر اگر حرف
کنند خارج از غیر بنظر داشته حروف مطلوب مدخل ثلثه کنند بعد از آن اعداد حروف مطلوب با مع
اعداد مدخل آن تعدا و عربی و حرفی هر دو آن همه را تعدا کنند مدخل ثلثه باشند ازین همه خارج بر آورده
ز نام غیر مگر اگر حرف کنند خارج از آنجا خارج اول طالب تعدا و حرف تخاویه موافق سازد و حرف
و همین را داخل الص را مگر اگر کرده ز نام کند اول حرف مطلوب بایان اول حرف طالب باشند این نوع
علم آورده رسد بود و اگر خلاف این معنی بود پس است صدوسی و بیده علم معرفت و حکم
احکام جبر چهار نوع است یا مطلب جلالی و جمالی یا غالب جلالی اگر حروف طالب است که حکم
اول سائل و در صورت است سعادت اما تجمل درین حکم مرئیت و اگر حروف قشی باشد
مع طام حصول بعثت مطلوب است این نیت در جزو اول و طقمه ۵ و در سطر ۹ و در خانه ۱۳
ازین ۱۴ خانه اول که ماقبل این خانه است ا ح ح رخ در همین جزو صفی و سطر ۸ و خانه ۲
است احوال اضی مخبر است و از بیت طالع ۴۴ همین جزو صفی و سطر ۹ و خانه ۱۳
احوال حال است و ازین بیت که جزو اول و صفی ۵ و سطر ۹ و خانه ۲ و ازین ۱۴ همین جزو
سطر ۱۳ و ازین احوال است و اول ازین حکم جبر انتهائی است صدوسی و چهارم علم

علم الحروف مع نسبت
علم الحروف مع نسبت
علم الحروف مع نسبت

علم الحروف مع نسبت
علم الحروف مع نسبت

علم الحروف مع نسبت
علم الحروف مع نسبت

معرفت ملائکه اسماء و علمیه و تعلیمه سابق احوال هر کدام مذکور شد اگر ملائکه حروف آتشی باشند
 دارند اگر حروف بادی آیند بطبع خود و بحال خود آیند که از ضرورت مطلب رهازد و در ادراک آتی و حروف
 باشند طبع بنسبت دارند صدوسی و پنجم علم معاون از صیغه تثنی و کوی که از زمین نیست اقلیم پنجم
 تعلیق دارد بر محل معدن سرسبز است نام موکل آن از قبایل است و زمین که تعلیق بشتی دارد معدن
 قلمی است و زمین که تعلیق بخرم دارد معدن آن آهن است موکل بسیار آهن است و زمین که تعلیق بنخل
 معدن آن زراست نام موکل آن کلتا نخل است برای کسی عمل کند و در مکتبنا برای آنکه عمل آرد
 و زمین که تعلیق بزبر دارد معدن آن مس است نام موکل آن آهن است زمین که تعلیق بقبر دارد
 معدن آن فقره است نام موکل آن نقاییل است و زمین که تعلیق بدطار دارد معدن سیاه است
 است و موکلان اسکاخیل و هر کان در آن زمین بود است صدوسی و ششم علم تثنی و کوی و زمین
 بدانکه تثنی و کوی دانش را و تثنی و کوی نیست اما بدانکه این علم در علوم مذکور شده انجمنی آرد اگر
 خواهم که تثنی و کویات کند اول باید که تطویر بر خود حاصل آرد بعد از آنکه سوره جن را بعد از او تلاوت
 حروف این سمیده بیایم که از نمبر و آن اندو چند بیرون آورده باشد زمین کرده بخواند اگر در صحیح
 نیز آید بر جبر هم اسماء آتی عدد صحیح بر آورده چنین اعدادی میدهد کرده بخواند جنیات سخنو طبع شوند
 هر چه فرمائی و آنچه بگوئی و هر چه خواهی همه آن کار نکند و یا آنکه این عمل دعوت را مخصوص بفریغ
 بکنا نوش بخواند و جنرات سمیده بکار برد و ترک حیوانات کند چون بکنا نوش حاضر بود جن
 جنیات حاضر شوند و سخن کردند و تثنی و کوی را بعد از آنکه مطلوب سوره فاتحه را دعوت کند و یا آنکه
 و علم طالب مطلوب را از تناسخ کند چنانچه سابق بیان کرده شد صدوسی و هفتم علم اسما و علم
 برج و شمس و القمر از تقاویم ظاهر است در استخراج جفر هم مطالب است و در وجه شمس و قمر
 حروف و موکل آن بیکیه ندر قبل ازین تحریر یافته صدوسی و هشتم علم موکل حروف و موکل
 آن بیکیه ندر چنانچه بالا مذکور شده صدوسی و نهم علم طبایع حروف اگر طالب بیت حروف
 آید بر عت حصول مطلوب است اگر مادی آید سر کردن است اگر آبی آید میخوبت شود و اگر خاکی آید

علم حروف آتشی

علم حروف بادی

علم حروف زمینی

علم حروف آبی

علم حروف خاکی

تسمیه یونانی است و در حد و حیطه علم هندسه بدانکه از یک تا نه افراد است و یک صفر بهر عددی که
نهند عشرت است و دو صفر نهند یک میلیون نوع مرتبه اول اعداد مرتبه ثانی عشرت مرتبه ثالث عشرت
و الی الوف مرتبه پنجم عشرت الوف مرتبه ششم اتم الوف که یک باشد صد و چهل و یک علم اعداد فقط
فی بعضی قبل ازین مذکور شد که نقطه عبارت از چهار ستره زشت و بعضی قرار داده اند که نقطه
صد و پنجاه و نه مرتبه است یعنی نقطه ششاد مرتبه نشان هر مرتبه یک مسوون پس یکصد پنجاه و نه
انتهای است صد و چهل و دو هر علم نفس افراد من اعداد اول ازواج و انقطاع بدانکه افراد و کس
ازواج است اگر از افراد باشد مرتبه بیست و شش است عدد ازواج و شش است
ای آیه از اربعه مرتبه اول درست است صد و چهل و پنجم علم چهل و پنجم از تمام جمیع حقوق مخلوق
آن بدانکه چهل عبارت است از اعداد و مطالب حق آن عدد و احواف و مغلظ و مغلظ هر آن عدد و
دو حرف و افراد و عشرت آن و این بدانکه چهل غنیمت و شکران گذران باشد شصت چهار است
محقق آن و بیست و مغلظ آن آنکه شصت و چهل و استن این عدد است پایان در بساط طریقی و بیست و
الانشاء الله تعالی صد و چهل و چهار علم عجیب و حرکات و سکونات بدانکه هر حرف نشانگر از احوال و
آیه نقصان فوت است یعنی بدان القیاس از احوال هر حرف آنکه حرف از نشانی نوع و باوی منسوب باشد
کسوف خانی جزو مخرجی از نشانی مخلوقات و در و مخرجی از نشانی که رفع است و باوی مخلوقات و در و
منتهی گشت و آبی بطبع فروی است بکسر مفرگشته و خالی سکون و در و مخرجی از نشانی که رفع است و باوی
بیشترین بدانکه احوال از نشانی مخرج مطلب صدق و تین از صحت یقین و همه فهم باشد تا بهر است او
از نظر صد و چهل و ششم علم نباتات من احوال با حیا و حیوان الماشی و الطیور و الحشرات
بدانکه نباتات از حیوانات است چنانچه در سکون و احوال و بهر است و شکران گذران بدانکه هر حرف از نشانی
فصلی چون بهر باشد و وقتی آن در و مخرجی باشد و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است
فصلی که نبوی که در او قائم باشد و مخرجی از غنیمت و در و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است
سید باشد و او بگوید آن چنانکه از نشانی حرف و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است

در حد و حیطه علم هندسه بدانکه از یک تا نه افراد است و یک صفر بهر عددی که نهند عشرت است و دو صفر نهند یک میلیون نوع مرتبه اول اعداد مرتبه ثانی عشرت مرتبه ثالث عشرت و الی الوف مرتبه پنجم عشرت الوف مرتبه ششم اتم الوف که یک باشد صد و چهل و یک علم اعداد فقط فی بعضی قبل ازین مذکور شد که نقطه عبارت از چهار ستره زشت و بعضی قرار داده اند که نقطه صد و پنجاه و نه مرتبه است یعنی نقطه ششاد مرتبه نشان هر مرتبه یک مسوون پس یکصد پنجاه و نه انتهای است صد و چهل و دو هر علم نفس افراد من اعداد اول ازواج و انقطاع بدانکه افراد و کس ازواج است اگر از افراد باشد مرتبه بیست و شش است عدد ازواج و شش است ای آیه از اربعه مرتبه اول درست است صد و چهل و پنجم علم چهل و پنجم از تمام جمیع حقوق مخلوق آن بدانکه چهل عبارت است از اعداد و مطالب حق آن عدد و احواف و مغلظ و مغلظ هر آن عدد و دو حرف و افراد و عشرت آن و این بدانکه چهل غنیمت و شکران گذران باشد شصت چهار است محقق آن و بیست و مغلظ آن آنکه شصت و چهل و استن این عدد است پایان در بساط طریقی و بیست و الانشاء الله تعالی صد و چهل و چهار علم عجیب و حرکات و سکونات بدانکه هر حرف نشانگر از احوال و آیه نقصان فوت است یعنی بدان القیاس از احوال هر حرف آنکه حرف از نشانی نوع و باوی منسوب باشد کسوف خانی جزو مخرجی از نشانی مخلوقات و در و مخرجی از نشانی که رفع است و باوی مخلوقات و در و منتهی گشت و آبی بطبع فروی است بکسر مفرگشته و خالی سکون و در و مخرجی از نشانی که رفع است و باوی بیشترین بدانکه احوال از نشانی مخرج مطلب صدق و تین از صحت یقین و همه فهم باشد تا بهر است او از نظر صد و چهل و ششم علم نباتات من احوال با حیا و حیوان الماشی و الطیور و الحشرات بدانکه نباتات از حیوانات است چنانچه در سکون و احوال و بهر است و شکران گذران بدانکه هر حرف از نشانی فصلی چون بهر باشد و وقتی آن در و مخرجی باشد و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است فصلی که نبوی که در او قائم باشد و مخرجی از غنیمت و در و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است سید باشد و او بگوید آن چنانکه از نشانی حرف و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است و مخرجی است

آن نقش در پشت بصلب پیوسته بود و قیام اکت این مرد هر طرف نشو و این نفع بسیار بود
 و در سکنه های نوشته حکمی شبی رحمة الله علیه در سال اعمال حروف سیگوید چون خواهی که بخشی
 پیش رسائی بر پوست خمر که دباغت داده باشد صورت گافوی نگار و بزرگ و نوب کار چون
 خوشه که در نام او بنام مادر او هر دو بر قهقهه بنویسد بر پشت آن خرقة صفت لام نویسد که بکثیر
 نه لغوی و شکر که نقل از زق اما باید که خمر خوش باشد بر تن زحل و یا مرغ آنرا در چرخ کند و خفا
 وی آنکس بر نهضای گوشتگون بنمنا خود مازنی که در نفس نام مادر او را پنج خواهر پنج پسر یا کشته شکل گنج
 حصه و چهل و نه فقره علم اطفال فی اشد هوات الارضیه و الفکا بینه با سلسله الفا و نقل این علم را هلال
 بعلم صحرای و سبائی نیک است اما چون در علم شمرده بعضی از احوال آن تعیین پیوسته می آید هر که
 خواهر از احوال شخص اطلاع یابد آن شخص مادر آفتاب ایستاده کند و در سبک است بر وقت و او را از کند و نظر
 خود بسایه او اندازد و خود را حرکت ندهد چندان نظر خود بندد که چشم خود بر فلک کند سایه او در فلک آید
 درست لغضا باشد چه چنانست و اگر در نظر نیاید هر دو را درش تمام گشته اگر است در نظر نیاید
 برادر کلان و دست چپ برادر خود را از ناف پایان زن و اگر پشت در نظر نیاید اولاد و اگر سینه
 فلک و عمر صاحب تمام گشت این عمل سه روز است تجربه پیوسته جمده و چهل و نه فقره علم
 صفاتی الزمات با تقییر و علم الواح نقوش علم خیا به انکه از روش و درماری بیداری پیدا
 آید تعبیر آنست که وقت ایمان و یقین بقدرت الهی و خطا به عالم پیدا آید و اگر عکس بود و علم
 الواح نقوش در تکبیر و حصول المطالب من کفر بالکلیه و کفر بکلیه نقوش الواح تکلیف سه
 ورسته تا صد و هجده فقره نقوش تحریر آورده اینجا گنجایش ندارد و طریق حصول مطالب تکلیف است
 که احوال سائل بنویسد حروف را از کلمات الص نماید بنام اول یا زاده که او را بداند و کار حال سائل علم
 توان کرد پیمای آید از عمل بطریق که در وقت که قدما به اشرافیه بران حکم کرده اند بنویسد و که این
 اعمال آنست که طلب سائل فرو بنویسد و دوم ساعت تحریر یا نیز حرف بنویسد اگر ساعت اول
 یوم باشد حرف دوم از هم ملحق کند و حرف دوم را بجز حرف سیزدهم ملحق کند و سیم و چهارم بجز حرف

علم اطفال
 علم اطفال

علم اطفال
 علم اطفال

[illegible]

10

19

مجلس خوارزم

1996

و بدین بود و اب و صوف آن لطیف و پاک باشد و یک دوات و کس نویسد که شمس است و چون
 آن بعد از فراغ کتاب سده و بیاض شود و اگر چه نویسد دست کافران با و دارد و علم سواد اطفال درین
 است که هر حرف نشو و نشناخت نباشد و حرف را واضح تحریر کنند علم تبدیل الحروف یعنی بحر و غریبی
 تبدیل نماید بعد از بروی حروف آن آرد و بنیات ثابت و پشت بطول و نود و بیست و
 اثنی عشر و اقل و بنیات آنرا گویند که زبر بر سه حرف ملفوظی باشد چون زبر لفظ شومس و بنیات
 شود که در صد و پنجاه و سی و هفتم علم صد و نام و حصول آن درون ازان مطلب بن طریق استخراج
 این و علم و خرم نام شد بطریق منتهی که از هر یک حرف واحد است اندوین پنج حرف و توانی
 نویسد بعد از ازان از هر یک حرف ثانی بگیرد یعنی ترفیع عدد واحد آنرا بتوانی تحریر کرد و چون تمام حرف
 از شمس نوشته نام کشد اول نگاه بر صد و نام کند که غایب احوال باقی سپید است نظر در مقابل نام
 کند احوال حال او و آنچه باید در حروف و خرم نام از احوال استقبال ظهور آید این تفصیل در جای
 جفری نماید انشاء الله تعالی و این استخراج بیست و شمس است صد و پنجاه و چهارم علم اقل
 در وفات شمس عمل آنرا باید که در ساعت زحل ساخته باشند و در مقدار شمس ساعت یک
 کنند و در وفات بعد از تسبیح عمل پنج نمایند و در وفات که بر این افاق عمل کنند در ساعت شمس
 سازند و اگر برای تسخیر وفات نویسد علم باید که در ساعت شمس کنند و اگر برای ساعت پنج کنند ساعت
 عطار و باید کرد و اگر برای تسخیر در پیش او حکام عمل کنند ساعت قمر باید که در صد و پنجاه و پنجم علم
 او اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم
 آو و ز و علم و طالع بیت و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم و اوقاف بحر و خرم
 ضیق باین وضع شمس است جزو ۲۱ و صفحه ۲۸ و سطر ۲۳ صد و پنجاه و ششم علم اقل
 به آنکه بسط اعدایه نماید و در بسط اعدایه در شمس این اربعین ی ن اربعین این اعدایه بسط
 حصول مطلب این از حروف بر نه و حروف غریب از بر سه بحر و طالع که تقوی و عربی بود و درین
 که مقصود حصول این اربعین است از خبر حافی و بسیار عمل درست است علم بطریق

علم در پنجاه و سی و هفتم

علم در پنجاه و سی و هفتم

علم در پنجاه و سی و هفتم

۲	۲	۲	۰	۵	۲	۲	۲	۵	۲
۲	۱	۹	۵	۲					
۲	۰	۲	۵	۲	۲				
۱	۹	۵	۵	۲	۱				
۱	۹	۵	۵	۲	۱	۰			
		۲	۵	۱	۵	۲			
			۲	۱	۲	۲	۲		
			۵	۱	۹	۵	۲	۰	
			۱	۲	۲	۲	۲	۵	
			۱	۱	۲	۲	۲	۲	
				۲	۲	۵	۱	۲	
۲	۱	۹	۵	۲		۲	۵	۰	۲

۱-۵۵۵۵۵۹۱۱

خانه بست و ششم چون که در هر روز
و دو صد و پنجاه و یک بود از آن
هشتاد و چهار که عدد سر به بست
هشت را انداخته بانی ششست
پنج بالای و دو بود روی آورد
هشتاد و پنج شد سر به بست
هشت را انداخته یک مانده روی
بالای پنج بود ملتقی روی کرده
یازده شد پس از طالع تالیف

بست هشت احوال ماضی بود خواه شد و از دیگر ایزده بیت احوال حال واضح میشود و بست
یازده بیت احوال استقبال استخراج میشود سی و بیوم بیت تمام دارد این طریق است که در پنج
درست این عمل از امام است باقی ترفع که تخمین و نیزه و بنیات حروف حسب المطلب تقریب
طلب کنان این نوع استخراج حکما و عرفا صحیح داشته اند که در عمل صحت دارد بلکه عمل این عدد کل
سابق برین ترتیب است از چهار بار بست و چهار کرد و پنج لکه صحت مندرج میدهد و پنجاه
و دو است از عدد کل سابق انداخته این پنج مرتبه که ۵۴۳۳ است باقی ماند این پنج مرتبه ۵۴۳۳
دیگی بر بالای کل نوشته بعد از آن شش عدد که فرق پنج بود بر آن آورده شد این عدد شد ۵۴۳۳
این عمل نه عدد جزو چهار این عدد باشد ۹۶۵۶۱۹ ساخته بر بالای آن کل نوشته پس بر هر مرتبه
عدد چهار که ششش بود آورده این عدد شد ۹۶۵۶۱۹ ساخته بر بالای آن عدد چهار انداخته است
۹۶۵۶۱۹ شش عدد که بالای ششست بر آن نوشته شد ۹۶۵۶۱۹ یک مرتبه عدد جزو آن انداخته بر بالا
نوشته باقی ماند ۹۶۵۶۱۹ بر آن نوشته شد ۹۶۵۶۱۹ شش مرتبه عدد جزو آن انداخته بر بالا
نوشته شش عدد که پنجاه یک عدد قسمت بر آن نوشته شد عدد یک بر خط حروف بر بنیات
نوشته شش عدد که پنجاه یک عدد قسمت بر آن نوشته شد عدد یک بر خط حروف بر بنیات

نیش کس با س ل م ک ی شیش ط و صد و هفتاد و هشت علم عدل کبر
 و سبط و صغیر خارج المصارف است از اعداد و حروف کردن از داخل مثلاً ۹۲ هم حرفه ک
 خ و غ تقدم اعداد و افراد اهل حساب میکنند اما علماء تکسیر حروف تکسیر آن بجای برده اند و در علم جمع
 صد و هفتاد و هشت علم اعداد و حروف و غیره داخل نموده آنست که عدد حروف را مرتبه بران نام
 و عشرت و احاد اگر جمع آیند داخل کبر از عشرت احاد جمع آیند فسل و سبط اگر از احاد باشد صغیر
 مثلاً الف یکصد و یازده است و سبطیه ۱۰ صغیره ۱۰ علی هذا القیاس در جمع حروف صد و هفتاد
 و هشت علم کلامی صد و هفتاد و هشت علم کلامی بدانکه علم کلامی آنست که آنچه حروف در علم آید
 چنانچه از الف تا لام صد و پنج باشد تحقق آن قیاس و تحقق آن صطلح باشد و بعد حل و علم کتابی
 آنست که آنچه در سطر سطر گردد چنانچه و علم لبایه آنست که بر و بنیه آخر واحد باشد و در علم
 آنچه حروف در خاطر مطور آید لبایه است و اگر طالع بیت جبر حروف لبایه بیدول آید مثل م م م
 مطلب بطبع و نقاد و مراد باشد اگر د و حروف لبایه م م م با و و ن ن با و و و آید و ما بعد آن
 ظلمانی باشد و آن ن بود و مخبر از غم و وزن و اندوه باشد و اگر هر چهار حرف طالع چهارم باشد
 اول تبرقم ستاندن است لبایه است پس لاچار تبرقم از واجیه ستاند که آن را ستانینا
 حروف نورانی است اما بینات ظلمانی دارد و آخر آن همان حرف م است که تبرقم شش شده
 اعداد بر و بنیه واحد است و م ثانی را تنزل از واجیه ستاند که این حروف سعیده است الحال
 اینحرف به م مثل اتصال زهره و مشتری است که هر دو سعد اند و م ثالث ترفع اوتار میر
 است و ترفع و مقوم آنست که بنیه آن جز و است و م چهارم تنزل اوتار میری است
 خمس الحروف صورت هر چهار بدین نوع است م م م م مرتبه اول نون س ک ع مرتبه
 دوم س ع ل ف ازین اشکال اگر تمام کشد بد و دراز کشد محرم این علم را پیدا است
 بسم الله الرحمن الرحیم طریقه استخراج بدانکه اول اعداد را بسط کنند بعد از آن اعداد حروف شمار حروف و نقطه
 کموتی حرف ساخته در یک سطر نمایند و این را نظیره ابجدی گرفته عدد دیگر زوج افراد غیر صحیح ثلث بود بطریق عمل

علم عدل کبر
 علم صد و هفتاد و هشت
 علم کلامی
 علم کلامی
 علم کلامی

که بطالع امل و آید جزو اول صفحه ۳۳ سطر ۱۲ خانه ۳ هر چهار حرف نورانی و خاصیت است
 طبع این خانه در ساعت مشتری است پس حرف خرو طبع نحس دارد و در حرف صغیر طبع محل دارد
 حروف سطر که لام نیز طبع محل دارد و حرف خانه طبع شمس دارد و حرف فلک است شمس با و شمس
 فلک است پس نخست محل که عدد حروف آدم است پیش سطر طبع شمس فلک است بکنه از هم من طالع
 البیوت حکام بخیر این عمل را تا آخرین بفعول و روده احکام فلکی درست عمل دانسته اند و این زمانه این

۱	۸	۸	۷
	۲	۹	
		۶	۷
	۷		۱
۳			
۲			
۴			
۵			

عمل از محل سابق آسان تر است و با اعمال فلکی خطای کم
 عمل اگر چه این نوع استخراج را اشرافیه قبول ندارند و
 اعمال اشرافیه غریبه و ترفیع الکمال و کمال ظهور
 و کمال شعوری و کمال کلامی و محقق بحروف و تخلف و تحریف
 و تقارن است اعمال و محل خود مذکور شده بعضی و از
 روف بنیه صحیح بطریق تقصیف و تقصیف و ترتیب و ترتیب
 قدیس شمس و شمسیه و شمسیه از ان نموده اند و بنوعی

وزن حروف زوجیه که نصف آن زوج است هم وزن حروف دیگر که زوج داشته باشند و نصف است
 و تقصیف حروف آن است وی که خمس ادب است و یک عشره و یک عشره و اول و نصف عشره
 رج علی هذا القیاس هم وزن کرده اند و این نوع حروف افرو هم وزن ساخته اند با این قاعده ۲
 ب است و ۳ است و ۴ است و ۵ است و ۶ است و ۷ است و ۸ است و ۹ است و ۱۰ است و ۱۱ است و ۱۲ است
 علم اشتقاق حروف من التعداد و انکه اشتقاق چند نوع است اول اشتقاق جمل و مثلاً
 عدد الف ۱۱ پس حروف ای ق باشد و دوم جمل حروف مع البینات الف لام فاء است ای ق
 ع اف شد سیوم اشتقاق اضرب است مثلاً عین بعد و آوزده هم اشتقاق این را و نفس

۱	۳
۳	۹

کردیم بر بنیه و رت جمله این عدد و اشتقاق کردیم شبکه دی شب و ده که
 ی س د ب ع این نوع از محل خفیه است چنانچه این اشتقاق غریبه نماید

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

باشد و هر وجه بیست و شش قسم برابر است و هر قسمی را دقیقه گویند پس تمامی فلک است و یکتر از آن است
و دقیقه باشد یعنی قرین را بطایع نظر کنند مثلاً الف اول حروف آتشی و اول حروف بادی است
پس قرین اول حروف آتشی حروف بادی که همه وزن طبایع است علی بن نقاش و علم قرین طبایع
حروف هر تیره هر حرف قرین است اگر چهار باقی ماند از حرف خالص سطر سوال چایم که پنجم حرف از حرف
باشد و در شمار بگیرد و علی بن القیاس و جمع شمار بجز آن و صد و نو و علم ابوالست از نام با
نیز گویند مطلب بزم نام که تا حصول زمام اول آید یعنی حرف از آخر الحرف اول آید پس ملاحظه کنند
حصول مطالب عبارتی و لفظی حاصل آید و در نامات عبارت منسوب و مقلوب ملاحظه آرند اگر همه عبارت
مطلق مقصود و رسید پس از صدر بایست موز آن زمام سازند و حروف آنرا ترفع غزنیة نویسد البته مطلب
ظاهر آید اگر این زمام عزیزه هم مطلب حصول نباشند از اعداد زمام تانند و از جمله ۱۲۱۲ طرح کنند اگر دوازده
بماند اعداد حروف حوت یا حمل و جمع ساخته بار بعدی منصرف کنند اگر ۱۲ ماند از ترفع و حرفی زمام سازند اگر
۳۳ ماند از ترفع ۳ حرفی و اگر ۴ ماند ترفع ۴ حرفی نمایند و در صورت حروف مکرره را انقطاع نماید پس
آید و اگر یک ماند ترفع یک حرف علی بن القیاس ۴۴ ابرج عمل آرند اگر ۱۱ ماند از دوازده از جدولی ۹ از قوس
علی بن فلک همین وضع تان خطا نباشد صد و نو و یک علم زمام ترفع غزنیة نویسد البته مطلب
حاصل آید و اگر حاصل شود ترفع حروف تجمی تانند از آن ۱۲۱۲ طرح کنند پنجم ماند بعد حروف بروج ضرب کنند
و ترفع اعداد بضر که بعد از طرح ۱۲۱۲ باشد استخراج کنند که مطلب حاصل آید صد و نو و نو و نو
علم خمسة خزینه بدانکه استخراج علم همیا و سیمیا و کیمیا و زمین علم توده اند این علم و ریاضی است
بیکران که بخواهر زوایا هر توست و اعمال سبب بعین بحسب جای بری و شند و ذال و زین باین علم صحیح
نموده اند و حقایق طلسمات کچم نمند و ی و تماسل ابوبکر بن وحیه باین علم استخراج یافته کتاب
سحر العیون الی عبد المظفر بن نیز ازین علم توان یافت که انفا اعمال منشرح ازین می شود و نیز الکتاب
و عیون الخفایق و ایضاح الطرائق حکیم ابوالقاسم احمد السامی اهل امورش این علم است
مقدمین اعمال این علم را اکسیر المطالب گویند و خمسة خزینه عبارتست از اعداد ۱۰ و کنیت و

علم صد و نو و نو

علم صد و نو و نو

علم صد و نو و نو

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

علم مرتبه اول اسوس را فاش خوانند مرتبه ۲ را افلاک عالییه گویند مرتبه ۳ را کامل خوانند مرتبه ۴ را
 جاسه گویند مرتبه ۵ را دایره خوانند مرتبه ۶ را افلاک عالییه گویند مرتبه ۷ را افلاک ناسیه
 مرتبه ۸ را ظاهر خوانند مرتبه ۹ را افلاک خائیه گویند صد و نود و شش علم جمع الاصول
 مراتب و تالیفات است آنرا المراجعات خوانند جمله علوم سیصد و شصت است باقی اهل بطنه موقوف است که
 از مویب قواعد را در حفظ داشته بود و مصحف طیمه استخراج می توان کرد و مرتبه اول اجتماع از اصول خواسته تا
 ۲ و ۳ استخراج است یا ۳ و ۴ ترکیب مرتبه اول است یا ۴ و ۵ تالیف اول است یا ۵ و ۶ استخراج
 ۲ است از اصول خمسة تا ۴ و ۶ استخراج ۳ یا ۴ و ۵ هفتم است ترکیب پنجم است ترکیب استخراج مرتبه ۳
 یا ۴ و ۵ هفتم تالیف سیوم است یا پنجم در تحت این نه مرتبه بلندتر است که آنرا درجات تسعه افلاک
 عالییه خوانند مرتبه اول را از وی فاش خوانند و اخوان وی جمله عیش و مقربان و روحانیات اند
 اول مرکب است با اول یا دوم و آن دویم مرکب است یا سیوم و سیوم مرکب است از اول یا چهارم
 چهارم مرکب است از اول تا مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول پنج مرکب است از اول یا ششم ششم مرکب است
 از اول مرتبه یا پنجم مرکب است از اول مراتب جمع الاصول یا دوم از مراتب او و مدوی از اسما
 الظواهر و الصادق اما مرتبه ثانیه از افلاک عالییه که آنرا ثانیه خوانند و اخوان وی حفظ کرسی
 بینمایند و در بیان و مدوی از اسما الیه حکیم است و در تحت این مرتبه هشت مرتبه بلندتر است
 یکی مرکب است از دویم و رتب یا چهارم از مرتبه او و دویم مرکب است از دویم مرتبه پنجم از مراتب جمع الاصول
 سیوم مرکب است از مرتبه دویم جمع الاصول یا ششم از مراتب او و چهارم مرکب است از دویم مرتب جمع الاصول
 یا ششم مرتب یا پنجم مرکب است از دویم یا ششم و ششم مرکب است از دویم یا پنجم از مراتب جمع الاصول هفتم مرکب است
 از دویم یا دهم هفتم مرکب است با جمع مراتب افرادی بقدر این مقصود این عمل آن اجماع الاعمال است اما
 مرتبه ثانیه را کامل خوانند اخوان وی ملائکه آسمان هفتم اند و مدوی از اسما الیه العزیز است این
 مرتبه مطلوب است هر هفت درجه اول مرکب است از سیوم یا چهارم جمع الاصول دویم مرکب است
 از سیوم یا پنجم سیوم مرکب است از سیوم یا ششم ششم مرکب است از مرتبه سیوم یا پنجم هفتم مرکب است از مرتبه

سی و دوم با دهم اما مرتبه رابع را جامع خوانند و اعوان این مرتبه شش درجه است و اول
مرتبه است از چهار مرتبه جمیع الاصول با پنجم و دهم مرتبه است از چهار مرتبه پنجم مرتبه است از چهار مرتبه دهم
از چهار مرتبه با دهم اما مرتبه خامسه را دگر خوانند و اعوان وی ملائک آسمان پنجم اند و محدودی از
اسماء الهیه نور و بادی است و تحت این مرتبه اندراج یافته پنج مرتبه مرتبه اول مرتبه است از پنجم
هشتم و دهم مرتبه است از پنجم با نهم سی و دوم مرتبه است از پنجم هشتم چهارم مرتبه است از پنجم با نهم و دهم
است از مرتبه پنجم با دهم اما مرتبه سادسه را از مراتب افلاک عالمیه نیزه گویند و اعوان وی ملائک
آسمان چهارم مرتبه است و محدودی از اسماء الهیه پنجم است و این محقوی است بر چهار درجه اول مرتبه است
از ششم با نهم و دهم مرتبه است از ششم سی و دوم مرتبه است از ششم و چهارم مرتبه است از ششم با دهم
اما مرتبه سابعه را افلاک تاسمه نامند و اعوان وی ملائک آسمان ششم اند و محدودی از اسماء
الهیه سابعه است و این مرتبه شش بر سه درجه است اول مرتبه است از پنجم با نهم و دهم مرتبه است از پنجم
با نهم سی و دوم مرتبه است از پنجم با دهم اما مرتبه ثامنیه را ظاهر خوانند و اعوان وی ملائک آسمان
دوم اند و محدودی از اسماء الهیه کبریا و العزیز است این مرتبه بدو درجه اند اندراج دارد و اول مرتبه است
از ششم با نهم و دهم مرتبه است از ششم با دهم از مراتب جمیع الاصول اما مرتبه تاسع را کواکب زین مرتبه
افلاک عالمیه است خاتم گویند و اعوان وی ملائک آسمان اول اند محدودی از اسماء الهیه
ذات است و هو الله و این مرتبه واحد است مرتبه است از مرتبه پنجم از مراتب جمیع الاصول با دهم
مرتبه از مراتب او بداند که مراتب جمیع الاصول را نیاز است که از احوال الزامات خوانند و
خلاصه لایزال نیز گویند و آن همه پنج است اول مرتبه درجه از فاتحه و تکرار و دهم و ششم و دهم
فاتحه است و تکرار در پنجم است از مرتبه ثلثه و اول از مرتبه جامع سی و دوم است از مرتبه فاتحه و
تکرار او چهارم از مراتب ثانیه و ثانی از مرتبه جامع پنجم است از مراتب دگر و تکرار و سی و دوم از مراتب
نیزه است اول از مراتب تاسع و پنجم بین قاعده را بناید مگر ظرف صفات و ازاتاد و رسیده و مراتب
انتخاب نمیده به موجب اسماء نیز تعلیم یافته شد ترتیب چهارده نوع است که در شرح و توضیح است

درجه پنجم

که از اساس نامنه حرف را نظیره خوانند دایره نیست

۱۱۴

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	خ	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ط	غ
ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	و	ذ	ر	ز	س	ش	ص
ع	ط	ظ	غ	خ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ص	ی
ا	ی	ق	غ	ب	ا	ر	ج	ل	ش	و	م	ت	م
ن	ث	و	س	خ	ز	غ	و	ح	ف	ط	ص	ط	ظ
ا	م	ط	م	ف	ش	و	ب	و	ی	ن	ص	ت	ض
ج	ز	ن	س	ق	ث	ظ	و	ح	ل	غ	ر	ج	خ
ا	ج	و	ش	ظ	ق	ن	ب	ج	ر	ض	ع	ک	و
ب	ج	خ	ر	ص	غ	ل	ه	ث	و	س	ط	ف	م
ا	ر	غ	ی	ب	ز	ف	ق	س	ت	ث	ش	ک	ج
ص	ل	خ	ض	م	خ	ط	ن	و	ظ	و	و	ع	م
ا	ح	ز	ط	ق	و	ت	د	ش	ع	ل	ی	ج	ن
ض	ف	ن	ب	خ	ش	ظ	ک	ه	ث	و	ص	خ	م
ا	ش	خ	ر	ش	ط	ع	ل	ن	ی	ت	ج	و	س
ص	غ	ق	م	ه	ب	ج	و	ز	ص	ط	ف	ل	و
ا	و	ک	ع	ش	ن	ج	ح	م	ص	ث	خ	ه	ی
س	ر	ف	ب	ز	ل	ف	ت	ظ	و	ط	ا	ق	ح
ا	و	ز	ی	م	ع	ق	ت	خ	ج	و	ط	ل	ا
س	ص	ش	خ	ط	ب	ه	ح	ک	ن	ق	ر	ت	ص

این دایره یکصد و سی و نه خوانند و اصل دل و وارند این دایره آتشی را قمری و دهنده و طلعه یکصدی خوانند
این دایره مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند و این دایره نیز مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند و این دایره نیز مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند
از دایره تیش که حرف پنجم است این دایره هم نام نیز مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند و این دایره نیز مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند
از دایره تیش که حرف ششم است این دایره هم نام نیز مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند و این دایره نیز مایه دایره یکصد و سی و نه خوانند

ششم ما خود از دایره ابجد بود دایره افری که ما خود از دایره ابجد می هست حرف جها هم است اما
 باید دانست که ما عزیز داس الاسونس و موازین حروف این مراتب دانسته نشود استخراج
 است اگر موافقت الکی فضل نامتناهی این قواعد و حافظه ممکن شود و صحیفه فاطمه استخراج
 تواند کرد بدانکه قوامی عبارت است از حرفی که در ضمن آن حروف خاص وجود دارد و نسبت به صحیفه
 بین الیافین و آن نسبت یا بطریق تضعیف بود یا تصفیه و ثلثیه و ربعیه و سیمیه و غیره
 ثلثیه و سیمیه و غیره چنانچه ضعف این حروف بدین نوع استخراج آید از الف ۱۱ تضعیف ۲۲۲
 مرتبه اول است تضعیف مرتبه دوم ۴۴۴ و تضعیف مرتبه سیم ۶۶۶ حروف این مرتبه آبی
 ق ب ک ر و م ت و س ق ح این ۱۲ غیر کارماند و با تضعیف
 مرتبه اول ۴ مرتبه دوم ۸ مرتبه سیم ۱۶ حروف این مرتبه سبز
 ح و ی این حروف تکرار ندارد و از نسبت و شش حروف به این وضع
 حروف ستانند بطلب و مقصود استخراج کند عبارت و نسبت حروف
 نوع دیگر اعداد هر حرف را چهل که بر دو سید و صغیر گرفته جمع نماید و از
 حروف تحقق سازند و بلا حفظه مطلب گفت اگر از آن مطلب است حاصل
 فصول مطلب و الا نه تحقیق از آن اعداد حروف کلمه سازند که مطلوب
 حاصل آید این عمل بنایه سرعت الاعمال است و سهل بعضی در عمل
 ترکیب کلمات عروج حروف و تنزل سبک اند و حروف افرازی را
 بعشرات و عشرات را بهات آید تا مطلب صحت پذیرد و از سیم چنانچه
 و خارا حاد را تقدم آید تضعیف آید و ربع تضعیف مرتبه دوم
 حک مرتبه سیم بل حاصل شد ح و ی د ک ب ل و از حروف سیم تضعیف و تضعیف
 ک و ربعی تضعیف مرتبه دوم س ق مرتبه سیم م و حروف دال اگر در عمل می آورد تکرار
 حروف پیش حرف خالص نیست ح و ی ک ل م ف س ق ر غ ز ی این حروف

۱۰
۱۲
۱۴
۱۶
۱۸
۲۰
۲۲
۲۴
۲۶
۲۸
۳۰
۳۲
۳۴
۳۶
۳۸
۴۰
۴۲
۴۴
۴۶
۴۸
۵۰
۵۲
۵۴
۵۶
۵۸
۶۰
۶۲
۶۴
۶۶
۶۸
۷۰
۷۲
۷۴
۷۶
۷۸
۸۰
۸۲
۸۴
۸۶
۸۸
۹۰
۹۲
۹۴
۹۶
۹۸
۱۰۰

در غزیری که نام آن کمال است
 کمالی که نام آن کمال است
 کمالی که نام آن کمال است
 کمالی که نام آن کمال است

حروفه ف ص ق ر و موکل ثور جبرئیل و هو ال ا ی ل و اعوانه دیوش و قطبوش تجوزار به عطار و حروفه
ش ت شخ و موکل تجوزا کما کایل و همرا یل اعوانه تو یوش فیوش سطران ربیه فم حروفه
ف ض ط ر غ و موکل حروف بروج و درائیل و لومایل و عطا کایل اعوانه طینوش قشوش اسیریه
شمس سدقه مناس ع موکل حروف الاسد زقائیل و سر جاکیل اعوانه یش نقطوش سنج سنا
عطار و حروفه ش ت شخ موکل الحرف البروج و در یائیل الجیل اعوانه بوش و قلدهوش و
موکل حروف العدلا و همرا کیل و غزرائیل و همکایل و بهکایل اعوانه هوش بطیوش طجوش
دلاوش میزان ربیه حروفه زق ط موکل حروف البروج سزقائیل عطا یل نورائیل و یل
و موکل حروف الرب البروج سر جاکیل مجلیائیل عطا یل نورائیل و یل عکب حروفه
طرب هذا البروج مریخ حروفه طی ک ل موکل البروج تنکفیل و امرا کیل و نورائیل موکل حروف
الرب البروج اسماعیل و سیرا کیه طائیل حروف داییل طا طائیل قوس حروفه طش طرب البروج
الشری و حروفه ه و ن ج و موکل حروف البروج سمعیل و همرا کیل و نورائیل موکل حروف الشتری
و در یائیل زقائیل و صزقائیل و تنکفیل جدی حروفه می س د ع ربیه شتری و در یائیل زقائیل
حروفه ا ج و موکل حروف البروج کیه طائیل و غزرائیل و یل حروفه ا ز ح ل اسرافیل جبرئیل و
و درائیل و لو حروفه ک ش ع ربیه زحل موکل حروف البروج خد و داییل بی کائیل لومایل و یل
موکل مذکور شده حوت حروفه ل ح غ رب هذا البروج شتری و موکل حروف البروج طا طائیل و
بی کائیل و حروفه ربیه بیکله بالا مذکور شد بدانکه اسرار و اعمال علم شریف جفر را که خالق حروف
بتقائق قواعد ملقوی است حدی و نهایتی ندارد و هر حرف معینات اعداد و تفرع و تزلزل و کج
و ساید و غزایز طبا کیه محضست بهیست و شت بطن و هر حرف را بهیست و شت بطن و هر حرف را بهیست و شت بطن
محقق است بحر و ف بین طریق جمله بطون ۲۸ حروف و سه ۲ بطون منفصله و شتاد و چهار بطون
ازین جمله یک حرف را به ۲۸ بطون مینماید بهیست طریق بطن اول الف عمده و چند تحقیق می خفیه
اب و دو بطون ۲ این ج ی مع مینه و س است تحقیق و س تحقیق ا ج هم ک و مقوم جمله من بطون

اول هم تحقیق دوی و تحقیق ح و داد و مقوم بطون ثانی هم تحقیق دیان و این تحقیق بیج
 رک بطون بیوم مع بینة هم ق تحقیق هم ق و تحقیق ب ج ک ل ن س بطون هم کمال
 طوی است از الف ا حد تا آخر بینة وال صد و پنج انت حروفه ق و کمال شعوری است حد
 هم ۱۳۱ ضرب کرده ۱۶۹ شد حروفه ط س ق و کمال سبی الف ا ا ح ا ۹ دال ه هم
 حروفه ن ق بطون ه که الف و لام و ف ا ا عدد هم ۲۴ مخارج ح س ر مقوم و ع ش ازین
 نفس بطون حاصل شد ا ح و ج ی اب و د و س ان ل ج ن ک و ی ج داد و ا ح اب ط م و ی
 ان هم س ب ج م که ن ق ب ج ک ل م د ق ط س ق ح س ر و ع ش حروف غیر مکرر نیست
 ل و ج ی ب و س ن م که م ط ق ل ر ع ش هیزه حروف غیر مکرر حاصل شد ازین حروف قواعد
 اس الاسوس تکرر آورده نموده بطون ه کمال حرفی است که آن عبارت است مع بینات
 سه فوج است اول ترفع عنزیه ۳ فعد او زیر و بینة ملفوظی نمای چنانچه الف و لام و ف ا ح و هم
 و لام و ف ا ج س ر مع بینات جیم س ی ن ر ا عدد هم ۴۴ و ع ش هم بتعداد اجتماع حروفه
 فی الحروف یعنی ضرب الحروف فی الحروف این ه فوج است اول ضرب یک ب یک حروف نتیجه ۲۴ ضرب
 بحروف عنزیه ۳۳ یک ب یک بحروف بروجه ۴۴ ضرب بحروف فی العین بحروف یعنی در ذات آن ه حروف
 مع تحقیق یا حروف مخلقه مع بینات ضرب کند و مخلقه از یک تاندرساند یعنی باقر و رسا ندرساند
 بعشرت بر و بطون ه الف س بینة را مخارج ای ق داخل احد عشر بایت داخل آن ۴۴ هم
 مخارج د م ر ح بطون ۸ زیر و بینة عددیه با الف با قاف عدده الف لام فایا الف قاف الف فایا
 مع بینة ۴۹ حروفه ص ت و مقوم حمل ل الف ب ی ق ا عدد و ج ف ق ع بطون ۹ ترفع الف
 بقوا عدد مقوم ب ج و ترفع الا و تا ر ب ن ثلثه الی تسعه ه و و ۹ حروف و افرادیه و حروف جمعه
 ط و ترفع مقوم ر ن و ترفع الا صفا را زین بطن آنچه حاصل شد ک ل س ع ص ز ع ط ف ا ح و
 ه فی نفس ل الف الملفوظی اک س ب ی ع ازین پنج بطون آنچه حاصل شد ح س ی م ن ر
 و ش ق ح ه ص ت ب س ع ک ل رض بطون ال لسط الالف مع بینات سبعة مترادف الالف

نوعی تحقیق است
 بالانحصار
 ۱۵۵
 ل م ن ق م س
 ۳

چنانچه بعضی برانند که کلمه که از عدد در اصل می شود و متعلق از احوال گذشته طالب است و هر چه از موقوفات
 حاصل از احوال آینده و آنچه در قلب مامات حاصل آید شجر بر حال حالیه بود این سخن با عقل و تئور
 صحیح است بعضی از علما جفر برانند که مجموع مرکبه از عدد و زناات و موقوفات به پنج مقلوب باشد متعلق
 بزمان گذشته سائل است و این نیز از صواب خالی نیست زیرا که هر عاقل و ضوح تمام دارد که هر
 که منصوب است اشارت یافته باشد و هر چه مقلوب است اشارت بگذشته میکنند و نوع دیگر اسم
 سائل را بسط حرفی کند و از آن حروف مبسوط را بسط حرفی نماید تا بهفت مرتبه و از بهفت تجاوز نکند
 چون اسم سائل را بهفت مرتبه بسط کند حروف خالصات را از آن بردارد و یکسیر نماید و پنج باب
 اول نگاه دارد و سطوح یکسیر کند که چه کلمه می آید البته البته از احوال و اطوار طالب سائل حکایت کند
 و چه و دیگر همان بهفت مرتبه را بدون تمکیص و یکسیر ملاحظه نماید که طالب جواب کند اما اگر در
 بجای آورد و در هر دو مواضع تامل کند بهتر خواهد بود و نوع دیگر استنباط احوال از بسط عددی چنانچه
 که اسم سائل را بهفت مرتبه بسط عددی کند بطرقی که در بسط حرفی بیان کرده است استنباط احوال سائل کند
 نوع دیگر از استنباط کیفیت احوال است که احوال بیمار از آن معلوم گردد و در طریقتش چنان است که
 از مریض پرسند هر چه گوید آن کلمه را با اسم او طالع وقت بسط کند و آنجا حرف تحصیل کند و به بنید
 در آن حرف که ام طبع غالب است بطبعی که غالبست بیماری را از آن طبع مرض حاصل شده است
 و این از جمله غرائب است و اعتبار تمام دارد زیرا که طبایر حاذق و شقی در نجی که برده اند و در
 مرض داشته اند و همین آن بنیابت شکل است و در آن اختلاف بسیار است از استخراج چنین کلمه
 عظیم است زیرا که چون موده مرض معلوم گردد و علاج آن آسان شود و چنانکه قول حکما است نما احوال
 بماده المرض لا با اختلافها نوع دیگر از شکشافات احوال آینده است که همین منصوص علاج در کتاب
 که مشهور بحلاج الاسرار است ذکر کرده بنیابت متبسط و طریقتش آنست که سوال را با طالع وقت
 او و با طالع جمع کند و مجموع را یکسیر نماید و حروف که سورات است متصل نماید و خالص ساخته و یکسیر
 البته البته در سطوح یکسیر کند که جواب شافی تواند بود و بیرون آید اما اصل آنست که جواب این سوال را

بترفع صفرین رخ و ربع کت و خمس دو باسقاط صفر و باضعاف م ل بترفع صفت و از ربع
 نصف م ک و ربع م ی و سدس م ق و عشر م د ن بترفع صفت باسقاط صفر و خمس ن ی و ی
 ه ک و تینصیف ق ی بترفع صفر رخ و تنزل و دو باینه اولی ع و باز بر مینه ک ق و تینصیف ل و
 به ثلث ک ع و بترفع صفر و باز بر مینه اولی ف ل ف و باسایح ی و توابعه رخ و بترفع صفر رخ
 یا مینه اول باسقاط صفر و تینصیف م و ربع ک ثن ی ص بترفع صفر و باسقاط صفر و باز بر ی
 و یا بر دو مینه ه و ه و تینصیف ه م و شش ی ق بترفع صفر ع و باضعاف عدی و تینصیف
 ن و خمس ک و بترسی و بثن ف بترفع صفر صفرین ع و باضعاف عدی ت و باسقاط صفر
 و باسقاط صفرین بثن و مینه و یا مینه ح و تینصیف ق و ربع ن خمس م بثن ک و بترسی و بترفع
 صفرین ع و باسقاط صفر ل و باسقاط صفرین ح و تینصیف ن ق و ثلث ق و روس ن و بثن
 س و مقوم بترفع صفرین و ع و تینصیف ض و مینه ت و تینصیف م و ربع ق و تخاویه ب باز بر ی
 صفرین ه و بترفع اضعا رخ و باسقاط صفر ن و باسقاط صفرین ه و خمس ل و ق و تخاویه بترفع
 بترفع رخ و تخاویه ح و باسقاط صفر س و باسقاط صفرین تینصیف ش و ثلث ر و روس ا و ق
 و بترفع از داجی رخ و باسقاط صفرین ر و تینصیف ن ش و به سبع ق و تخاویه و بترفع حرفی ض
 بترفع ا و ماره و باسقاط صفر ف و باسقاط صفرین ح و تینصیف ت و ربع ر و بثن ق و تخاویه
 ص و باز بر اول و باز برین ه و بترفع حرفی ع و باسقاط صفر ص و باسقاط صفرین ط و باز بر ی
 و بترفع صفری رخ و بترفع حرفی ا و تینصیف او ش و عشر ا و ق و خمس ا و ق و تخاویه ع ضا مینه علم
 تنزلات از واجیه و افرادیه بدانکه تنزل از واجیه عکس بترفع افرادیه است چنانکه برای
 حصول مطلب در استخراج ترفیع را بعمل می آرند همان وضع تنزل را بعمل صورت و بترفع
 طریق در استخراج آن چنانست که اسم شخصی مدعا را باین شیوه چنانچه در علم السیاق
 باعتبار یک از اب جفر کبیر عظم استخراج نماید و مکتوبی و مکتوبی آن جدا جدا بنویسند
 کنند اگر مواجب کنند هیچ چیز بیرون نیاید و بهای مکتوبی که عزم استخراج کرده اند از کتب بلاخصت متداول

سیاه کرده اند و کار ایشان با تمام رسیده چه طریق مواجهه نمایند مثلاً قلب کردن با الف
و الف را با یا یا سجای الف یا یا سجای با الف آزند و بر این بنیات متقابل نمودن هر چه گویند
و اساس را فطر آوردن مواجه گویند یعنی چهارده حروف اول بحسب اتماء حروف فون که حرف
چهاردهم است اساس نامند و از حرف سیم تا غین نظیره گویند و در هر مطلق حرف یازدهم
نظیره گویند و این نظائر هر چهارده در استخراج بغایت معتبر است اول دایره مسی است و در
قری ایجدی است سیوم دایره طبیعی است چهارم دایره ایقع است بعد از آن چون مواجه کرده
حروف موقوفی و مکتوبی و مسوری است و از دایره باعتبار هر حرفی از مقصود که طرح ۲۸۲۸ یا فیه
بر گیرند و از صفحه مقصود آنچه حاصل شود و یکصد و نود و سه سازند و در باب اول نظمی پاکیزه مطابق سوال
بیرون آید چنانچه اگر عبارت عربی را نویسی با و عدد باعتبار عربی بگیرد عربی بر آید و اگر
عبارت فارسی نویسی با و عدد هم باعتبار فارسی گیری نظم فارسی بر آید و اگر بعد از حرف
۳۴ طرح کنی رباعی بر آید و اگر بعد از آن حرف ۲۴ طرح کرده حرف بگیرد عربی غزل بر آید و اگر
طرح کنی قصیده بر آید و اگر ۱۲ طرح کنی مطلق بر آید و اگر ۲۸ طرح کنی مقطع بر آید و اگر ۳۴
طرح کنی فرد بر آید و اگر پنج پنج طرح کنی مثنوی بر آید و موافق مدعی بهم طالب مادرش و عزیزان و غیره
که در اینجا ذکر کرده باشند و اگر بپندوی گیری عبارت هندوی بر آید و بهر زبانیکه سوال
خواهد شد همچون زبان جواب خواهد بر آمد فقط



فالننامه

هر کس که سوال کند اول درود خوانده و در خاندای این نگاشت اندوختنی در زبان عربی خواهد
و نه نه طریقه و در حرفت بالا بالا و حرفت زیرین را زیرین نویسد تا عبادت پیدا شود فقط

بسم الله الرحمن الرحیم
نه طریقه نه طریقه ۹۹ طریقه

ی	ا	و	ا	س	ی	ل	ف	ی	ب	ا	ی	ی	منه
س	ل	ح	س	ه	ر	س	ل	ل	و	ه	ی	ی	خ
ی	ص	م	ی	و	ف	ت	ی	ت	ج	ج	ت	ص	ه
و	ت	ل	ج	ی	م	ه	و	ن	ه	ی	ا	ل	ر
ف	ر	د	ه	ا	ل	ا	و	ل	ه	ت	ه	ل	ط
ل	م	ا	ا	ل	ی	ا	ب	ل	م	ل	ا	ا	م
ر	ح	س	ف	ه	ا	ن	ر	ت	م	ا	خ	ه	ن
ل	م	ا	ت	و	ل	ص	س	ی	و	ا	ی	ا	ا
ن	ا	ر	ا	ن	ا	ط	ت	م	و	ح	و	ا	ر
د	ج	ا	ر	و	و	ف	ل	ب	ی	ع	م	ل	و
ل	ه	و	ت	ز	ل	ص	ق	ب	ص	خ	غ	ا	ا
ل	ا	ا	ک	ت	ص	ع	ل	و	ی	و	ل	ب	ب
ل	م	ی	ق	س	ا	ل	ل	ه	ل	ه	ب	ن	و
ی	ی	و	ض	ر	ح	ر	س	خ	ر	م	و	س	س
ت	ق	ن	م	ر	ر	ب	ر	ل	و	س	ا	ی	ی

[illegible]

صلح چو در کار نشود این اثر
گشت چو مرآت مظاہر عیان
پس ز ہر آئینہ تجلے نور
ہر چہ درین دائرہ صورت کشا
معنی ہر صورت اگر رود ہر
وحدت صرف آید از ان واعیان
عقل درین معنی اگر بنگرد
ویدہ عقلست ازین فی نظر
عشق تواند کہ بہ بیند دران
پیش رہ عشق عیا فی ہمہ
جہدہ اخلاص ولیقین نہ براہ

مناجات ال مشعر بذكر تحمید وصفات ذات حمید مجید

عالم ترا کاه زر از همه
مقدم جان همه در راه
پیش تو دارند چنین سوال
همیت یک ذره نباید خطوا

ای برمت روی نیاز همه
روی دل خلق بدرگاهت
کانه خلق سنجش مثال
گزید بر مهر صفات تو نور

از آنکه بیگاه نواز از کشتن
آهسته از رخ بجای صفات

چون پیشانی تو شکفته زبان
که در دماغ این کارگاه
ماجره تو غمیشانی تو گرفت
منطق ما را در این کار نیست
چون تو توانی که بگوئی
که در دماغ این کارگاه

[illegible]

سید بن طاووس از آنکه در این کتاب

این که در زلف آویخته است
 آن که در دل آویخته است
 این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است
 این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است

<p>زنگ پذیرست چو صبر کثیف این دو صفت هر دو را دیده اند تا که در این صفت آید بدست تا که بود عارف اطوار او بنحیر اند و از ان جا بلند می طلبندش به بسیار و همین سعدان سالار بداند که چیست ورنه چو خمره شود پیرایان گنج صفت در تیرنجین است پرده زناش کشاید که چیست لیک نه آن دل که ز آب گلیست</p>	<p>زنگ پذیرست چو جان لطیف دیده و ران که همه بگریده اند جوهر او قابل این سرود هست تا که بر در راه بسد را او با همه کس است از ان غفلند همه شانت و ندانند این چون که بر لعل بعدن خفی است تربیت اراغیت نماید ز کان سعدان او کالبد بیدینا است جوهر صفتش بنجامیم که چیست این همه صفتش ناموست</p>
---	--

صفت قلب

<p>معنی او منظر ستر خدا است تعبیه در آب و گل آدمی هست زینش گل منفعل جوهر حویش بود لا جرم</p>	<p>صورت دل بینه بر صفا است عرش الهی است دل آدمی جوهر صفتش ز آب است و گل آنچه بود پیکرش از لحم و دم</p>
---	---

این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است
 این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است
 این که در صفات آویخته است
 آن که در صفات آویخته است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بعد الف تعذر حرکت گرفت در رقم بسم بجای الف یا و بود و در و چایست و و یا نه و و باشد سه بعد عدد حاصل شده پیش حل سین بود نمایا بر بسم سه حرف تمام هشتت سه از بازده آرد خبر هست وین عقده بیان هم در در مثل این عقده پنج صد و اب هست و ده و یک قبل حرف مو	نقطه حرکت چایست گرفت صدر فشین شد بلوای الف آن عدد چایست و و و و و صد سه راعقه بود شش عدد سیم زده چایست و و و و و هشتت بود این سه بلفظ کلام شصت شش از صد و یک برید جلوه گزین بر ظهور صفات محسوس اندر بود و حساب هو الله الذي لا اله الا هو
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم حرف مقرر که درین بسم است ظاهر نیست ولی در بطون حرفها بر فوزه و بنیات ظاهر نون است بر سیم زبور پایه که بجزیت برانجام و فرق	شده زافات صفات تقیم فوزده شش امل بنای جمله سی و یک از چینه دار و سکون سی و یک نون است بجزیت خاتم جمع حروف و فوات گشت در و گشتن کونین غرق
---	---

فان منزل بود و در فوات
لام نون بود و در فوات
عین نون بود و در فوات
حکوه با اول عین و فوات
نقش از نون عین و فوات
عقل از نون عین و فوات
نقش از نون عین و فوات
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در رقم اول شد و در و و و و و
فقط در اول شد و در و و و و و
در رقم اول شد و در و و و و و
فقط در اول شد و در و و و و و
در رقم اول شد و در و و و و و
فقط در اول شد و در و و و و و

و شوق این فکر بر سر زگر تشبیه نوعی قرار داده اند و الله اعلم بالصواب

خواهی از اعمال بزرگان سبق
دل نفسی محرم این راز کن
گوید از آنها سبقت را صحیح
تا شود آن مدحیات تو است
و اگر سامی سبب کشف است
هست و راسخا عظام کرام
چون تو بدانی شود هیت اعیان
لازمه شرط است که باشد بجا
حالت آن است نیاید گفت
اسمی از اسما توان کرد که
بیچ تصرف توانی نمود
تا به نشود آنچه ترا دعا است
فاعل فعل حق و باید مراد
کش نشود پرده هستی خلاف
عکس هر روح آید و آینه جسم

ای تبدکار اساسی حق
گوش دل از بر سبق باز کن
تا که عیانی به بیانی صحیح
کامچیز هر نوع ترا مدعاست
آن همه در تحت اسامی نهان است
کللی و جزوئی مقاصد تمام
معنی اسماء و مضامین آن
کیک یقین دان که درین جای
منظر جلوات شدن بیت و
تا نشوئی متعدد و کثرت
تا نشوئی منظر آن و رشود
حکم تصرف بحواله خداست
هر که نخواهد که شود با سداو
باید تین نمینه صفت بود صاف
تا چه کند جلوه در او نور است

[illegible]

تو این نور منیر...
 بهر چه در این عالم...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...

تذکره

و از آن اسمای الکی در ضرورت است معنی آنها دانستن و از بعضی کیفیت
 خبر بودن تا هرگاه که در کار از تاثیرات آن غافل نباشند و الا معنی بهای
 را باید دانست و درین بحث معنی اسماء از تقابل است که کتب وضع مؤلف و
 معنی مقابل شده چون رافع السماء و باسط الارضین چون ظاهر و باطن دیگر معنی
 قوی دانستن و آن جمع قوه است مراد از قوی اینجا نیز بعضی طرح عدد چهل
 که است بعد و بروج و اخذ عدد و بروج و ما در آن است نیز بعضی دیگر قوی
 بر دو قسم است عبارت است از بودن حروف عناصر در هر سی یا آنکه از هر عنصر
 حرفی در اسم باشد یا زیاده و قسم اول تام است آن بودن هر عنصری که
 است در اسم چون ملک و غیرت غیر تام که قسم ثانیه است که در هر عنصر حرفی
 نباشد یا زیاده از عنصری باشد چون سید و سند و معیار و نیز بعضی قسم غیرت است

تنبیه

بیمت خاص بر موز صریح	باز نموده به بیانی صحیح
ساخته از هر کسان یادگار	تا که چون ایام در آید بکار
حاجت آنست از همه حمید	کمانچه درین نسخه سعد و سعید
شسته بکین بوفور سدا	ستر کنند شش از اهل فساد
به که شود روزی صاحب دلان	دور بودین نظر جانوران

بسم الله الرحمن الرحیم
 او بام الکتاب...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...

ای که تنی از اعدای حق
 دانش جفر است نهج سبقت
 اینست علوم از اهل حق
 صاحب اندیشه ای
 دانش از خالصه این علم است

تذکره این است که...
 بهر چه در این عالم...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...
 علم از اعمال...

این جدول در بیان ترکیب حروف و اشیاء است که در این علم است
و در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است

ب	م	و	د	ر	ح	و	و	م	م	ا	م	و	ح	و	ا
ا	ب	و	م	ح	م	و	و	د	ا	ر	م	ح	م	و	و
و	ا	د	ب	ح	و	م	م	ح	م	ر	ا	د	و	و	م
ه	و	و	ا	و	و	ب	ا	م	م	و	ا	ر	ح	ح	م
م	ه	م	و	و	ه	و	ح	ا	ر	و	و	و	م	و	ب
ا	م	ب	م	م	م	و	و	م	ح	و	و	و	و	ح	ا
و	ا	د	م	د	ب	ح	م	و	و	م	و	و	و	و	م
م	و	ر	و	ا	ح	ا	د	م	و	و	م	و	و	و	م
و	م	م	م	ر	م	و	ح	ا	و	ح	پ	ا	م	و	و
و	و	د	م	م	د	ه	ر	م	م	ا	د	ب	ح	ح	ا
د	و	ا	و	ح	م	ح	م	ب	و	و	د	م	ا	د	م
م	ر	ر	و	م	ا	و	و	ا	ح	م	م	م	و	ح	و
ب	ا	م	د	و	ر	ح	و	و	م	م	ا	ه	ر	ح	ا

چنانچه از سطر اول تا سطر دهم که سطر دهم این شکل باشد که نیست و نقیض
می شود و چنانچه نموده شد و از این حروف اسماء و افعاله باید قرار داد و برنجی که
نموده شد و در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
از هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است

در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است

در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است
در هر یک از این حروف و اشیاء که در این جدول است

[illegible]

و عدد و درک برای فرا گرفتن مسائل الهی است و عدد و جدت برای
انتقال نفس به روحی که ممکن بود و عدد و قیاس و حکمت بود و بدین
قدس است عدد و ترویج برای خوانش احوال ارواح است عدد و تفویض برای
فائز شدن بعضی الهی است عدد و تفریق برای ابطال است و عدد
تصمیم برای راه نمودن گمراشته عدد و توافق برای پیوستن بال شهاب
و عدد و تضاد و تقابل برای کوشش نمودن در کافرتی است عدد و تضاد
در طلبیدن از جانب ارواح است عدد و تضاد حاصل برای ابطال تفریق است
در بیان اهل بطلان و عدد و تضاد حاصل از برای اهل ابدان است عدد
و عدد و تفریق برای قطع جسم است از هر که برای حق نباشد و برای قطع
که نفس را از حق غافل کند و عدد و تضاد برای کفایت کردن از برای نفس
است عدد و تضاد برای تنهایی یکدیگر از ارواح است عدد و تضاد برای
نفس است پیش از آنکه نیست شود و عدد و تضاد برای تخیل برای سلوک کردن
در میان خلق است نوعی که گسل و رانسته باشد و عدد و تضاد برای ترک
حیات است و قبول قوت و تفریق اجزای بدن و عدد و تضاد برای عقل
کردن است از جای بجای که یکی شهادت و یکی غیبت است عدد و تضاد
برای بدل کردن هدایت به تفتیش و دیگر نوعی که مانع نبود و عدد و تضاد
موقع تشابه است با اهل دنیا و عدد و تضاد برای خود را در حساب نیاید و عدد

و عدد و تضاد برای کوشش نمودن در کافرتی است عدد و تضاد در طلبیدن از جانب ارواح است عدد و تضاد در بیان اهل بطلان و عدد و تضاد در بیان اهل ابدان است عدد و تضاد در بیان اهل ابدان است

و عدد و تضاد برای کوشش نمودن در کافرتی است عدد و تضاد در طلبیدن از جانب ارواح است عدد و تضاد در بیان اهل بطلان و عدد و تضاد در بیان اهل ابدان است عدد و تضاد در بیان اهل ابدان است

و عدد و تضاد برای کوشش نمودن در کافرتی است عدد و تضاد در طلبیدن از جانب ارواح است عدد و تضاد در بیان اهل بطلان و عدد و تضاد در بیان اهل ابدان است عدد و تضاد در بیان اهل ابدان است

و عدد و تضاد برای کوشش نمودن در کافرتی است عدد و تضاد در طلبیدن از جانب ارواح است عدد و تضاد در بیان اهل بطلان و عدد و تضاد در بیان اهل ابدان است عدد و تضاد در بیان اهل ابدان است

نام خدامت از کارکنان
از صفت ذات خداوند
که در این دنیا
نشان از این است
که در این دنیا
نشان از این است
که در این دنیا
نشان از این است

نام خدامت از کارکنان
از صفت ذات خداوند
که در این دنیا
نشان از این است
که در این دنیا
نشان از این است
که در این دنیا
نشان از این است

بهر تو پرور و ختم این نامه را
ساز عمل بر تو طعیان ساختنم
کرده باخیل ملک هم نفس
خوار و خوار سبک در بغل
جرعه است از حشمت که کوشد و دهد
مارت ازین گنج شود آشکار
در نفسی مار در راسته برنج
هم نفس آبی بمقام حضور
جای بسازی بفلک چون ملک
کردی از اعمال قبیحه قرین
خویش ازین واسطه مژدگن
مروضقت باش که بانی مراد
نخل مراوت همه بر حال است
از تو نیاید هنر و لبر
سایه شود کم چون خورشید
سازند از خط و در ناو کسل
جمل زند خیمه ز خاطر بیرون

سیکف آن کردم اگر خامه را
نامه نامیت که پر خاستم
خاطر اگر صاف کنی از هوس
پایه اگر میشی کنه در عمل
طوبی این علم ترا برود
در بود و هوس آبی بجار
از نظرت دور شود نقد گنج
سمی دران کن که تو باخیل جور
سلی از علم تنه بر فلک
بیشیا طین بساط زمین
پنر من گوش کن و بر مکن
در ره مردان بطریق سداو
کراف نیستیت در دل است
ساز هوسها کنی دل بر
جمل شود کم چو در علم نور
دود و هوا و هوس از نار جمل
علم حار است سازد و رون

نام خدامت از کارکنان
از صفت ذات خداوند
که در این دنیا
نشان از این است
که در این دنیا
نشان از این است
که در این دنیا
نشان از این است

نام خدامت از کارکنان
از صفت ذات خداوند
که در این دنیا
نشان از این است
که در این دنیا
نشان از این است
که در این دنیا
نشان از این است

۱۱۶
 فانت روبروئی بقدر وصال
 زون دوبرایم یکست وصال
 حاسیت بی بامال استی
 جی نووان لفظ و جدار استی
 یایا مال تو در اینده
 گردانان این غیب رخسار
 بر خط و فانت بطن و غلور
 است بود بر غلور و غلور
 پس بکس این غلور و غلور
 غلور و غلور و غلور
 غلور و غلور و غلور
 غلور و غلور و غلور

آنچه است سخن گوشت و دار
 بهر تو سنجیم که معرفت
 باز نمانیم بر مغر و شرف
 هست سر آغاز کت یا الیم
 هست چهل حرف مکر تمام
 خادو گرد او که در اصل کار
 باقی آن چون چیل آید به صرف
 در العبد و المؤمن نماند عذر
 است چلیس پیش از چلیس از معدن
 فوژ و آه از مدنه بر این کلام
 مجمل باشد شود از وی علم
 کسی و یک و نه که در اصل چار
 گشته مکر نظام رصده
 بر جمل اسم احد آشکار
 اسم الله آید از ان معتبر
 زانکه در دو جمل است چلیس
 مجمل طیب بودش طیب محاک

[illegible][illegible]

حرف نظیر است که گویم هر از
از سه و شش و دوازده و بیست و
اول از حرف نظیر است که
نما و نما نشسته و شش و شش
پس هفت و هفتم که هر روز گشت
این سه یک است و بیست و یک
باز نظیر سه همان حرف است
نون نظیر هفتم چارم است
زابل روایات نقل صحیح
کما شمسه سخنان در کتاب
است رقعاتش که بیست
سطر چهارم نقش اطمینان
درست این است که
در پله این بود و علم و طلب
شسته آن یافته و این بیان
انچه نه است نه در دیده شده
بود و در صدف پیدایم

از تریب سجدی ارم بسیار
حرف نظیر است که در کاران
جیم بود و نما و نما نشسته
و از که سه و سه و از افکار و نما
است سه و یک و گشت چار و
چار و دو و گشت هفتم و در
پس و شش و شش و شش و شش
و هفتم طلب کن که درین کتاب
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثباتی و اثباتی
ضابطه اش است بان در
پنج نمی یافت تسلی و علم
تا که طلب و رسم بی حساب
و افعی مشهور و این شش بیان
و در پله آن همه فهمیده
گنج گهر بود و بیست و

از تریب سجدی ارم بسیار
حرف نظیر است که در کاران
جیم بود و نما و نما نشسته
و از که سه و سه و از افکار و نما
است سه و یک و گشت چار و
چار و دو و گشت هفتم و در
پس و شش و شش و شش و شش
و هفتم طلب کن که درین کتاب
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثباتی و اثباتی
ضابطه اش است بان در
پنج نمی یافت تسلی و علم
تا که طلب و رسم بی حساب
و افعی مشهور و این شش بیان
و در پله آن همه فهمیده
گنج گهر بود و بیست و

از تریب سجدی ارم بسیار
حرف نظیر است که در کاران
جیم بود و نما و نما نشسته
و از که سه و سه و از افکار و نما
است سه و یک و گشت چار و
چار و دو و گشت هفتم و در
پس و شش و شش و شش و شش
و هفتم طلب کن که درین کتاب
گوش من شنیدی ثانی صحیح
ساخته مرقوم به پنج صواب
ابجدی و اثباتی و اثباتی
ضابطه اش است بان در
پنج نمی یافت تسلی و علم
تا که طلب و رسم بی حساب
و افعی مشهور و این شش بیان
و در پله آن همه فهمیده
گنج گهر بود و بیست و

[illegible][illegible]

<p>گوش کن ای زنده دل تیر فک فتاحه دکر بود یک تمام دعای هر اسم ز اسمای حق رست برین بج بوق عدو کاینست طریقی بایست فرین</p>	<p>تا سبقت گویم از آداب ذکر تا بر سر راه باین ضابطه چون بودت اغیر بر این فتن مرتبه بر مرتبه بخوان تو اتم از روش خواهی اعلیٰ یقین</p>	<p>باز نمایم عدوش و سه نام کم کنی راه و بر این ضابطه بخشش آور و بطریق رسد باز گویش بکاشای طلسم تشریح در قاعده اسم ذات</p>
--	--	---

بسم الله الرحمن الرحيم ايها الطالب الموفق بربهم انهم انقذوا ايدى اعداء الرابطة بدخل عشرة

تاریخ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ	مبلغ
۱۳۹۹	۲۵۹	۳	۱۱	۱۹۱	۳۰	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۲۵۰۰	۲۲۰۰	۱	۱۱	۱۹۱	۵۵	۲۲	۱۱	۲۹۰	۲۹۰
۲۱۲۰۴	۵۱۵	۴	۱۵	۵۵۲	۵۱	۳۰	۱۲	۲۵۰	۲۵۰
مجموع									
۹۶۹۵	۲۱۱۱	۲	۲۰	۵۵۲	۳۰	۱۱	۱۱	۱۹۱	۱۹۱
۵۱۱۱	۱۶۲۲	۲	۲۰	۳۹۲	۵۵	۲۲	۱۱	۱۶۱۲	۱۶۱۲
۵۱۲۵۳	۱۹۹۰	۵	۲۳	۲۵۲۸	۵۱	۳۰	۱۲	۱۴۱۲	۱۴۱۲

وحدت برینست و عین ذات
او بخود و هستی خود بر دوام
بیشک بی شبهه و بیرسم حد
او بخود و از هستی خود بیروال
هست بر از زوال و تغییر
از بر ما آنچه سزاوار است
هست منزله نه هر چه بر کس
هر چه درین گفته اند منظر است
آینه جسد از ذات و بند
و حدت حق را بکمال نسق
نور ظهور است که نمود نشان
جلوه رسد است که از رفیق خود
پر تو است و لمحات صفات
خلعت هستی همه را در شهود
چون ز غده مبر چه نمودست چه
پس همه صفته نشیر و قلیل

ظاهر از نور طو صفات
منصف و ممکن از و در قیام
هستی او را نه ازل نه اب
لم نزل و بی بدل و لایزال
هستی او نیست نقیب و پیر
قوله تعالی و تقدس نکوست
اوست خداوند جهاندار و بی
و آنچه درین کار گفته شد است
منظر انوار صفات و بند
شما هر چه گفتم یکا یک بحق
و نه گمانا بودی از انسان نشان
داود بهر شیشه نمود و وجود
کرده همان کشتن کون از پستان
هستی حق را در آثار خود
پر تو هستیش کشودست چه
نزد خود هستی حق را دلیل

وحدت برینست و عین ذات
او بخود و هستی خود بر دوام
بیشک بی شبهه و بیرسم حد
او بخود و از هستی خود بیروال
هست بر از زوال و تغییر
از بر ما آنچه سزاوار است
هست منزله نه هر چه بر کس
هر چه درین گفته اند منظر است
آینه جسد از ذات و بند
و حدت حق را بکمال نسق
نور ظهور است که نمود نشان
جلوه رسد است که از رفیق خود
پر تو است و لمحات صفات
خلعت هستی همه را در شهود
چون ز غده مبر چه نمودست چه
پس همه صفته نشیر و قلیل



وحدت برینست و عین ذات
او بخود و هستی خود بر دوام
بیشک بی شبهه و بیرسم حد
او بخود و از هستی خود بیروال
هست بر از زوال و تغییر
از بر ما آنچه سزاوار است
هست منزله نه هر چه بر کس
هر چه درین گفته اند منظر است
آینه جسد از ذات و بند
و حدت حق را بکمال نسق
نور ظهور است که نمود نشان
جلوه رسد است که از رفیق خود
پر تو است و لمحات صفات
خلعت هستی همه را در شهود
چون ز غده مبر چه نمودست چه
پس همه صفته نشیر و قلیل

١٢٠

جلوه اند که هست استهم فوات
راست زاسهای تقابلان
منظر سیرا هم بنظر دینار
جلوه منظر چو فیاض
جلوه اند و در آید هم
پرتو نشین برای
وصف صفاتش و پودا نزال
چون روی این جلوه انظار
جوهر جامع کسب جمالی
جلوه اسما هم با آدمی است
لیس صفات اسما چو باشد فکر

چون تهاید بظهور صفات
بر تو نماییم مقابل تهاید
باشدش از جلوه آن هشتم
هم صفت فصل از دور
چون بندیم بر تو و یک
چو هر هر هم تقیسمی
چون او بر همه باشد حلال
از همه بر تو بظنا هر
آو میا نشد پس این نکته دان
گوهر اسمی صفت محرم است
زان بهر اسم زانوش مذکر

سیدنا ابوبکر صدیق

حق سبحانه تعالی قادر و مختار است باین معنی که هر چه خواهد که فعلی را بخواهد
و هیچکس را بر وی و بر هیچ چیز قاصر نیست و الله علی کل شیء قدير زنده و پاینده است
که هست و بود است و نخواهد بود که الله لا اله الا هو یحیی الموتی و انما الله
بر هر کس و هر چیزی مخلوقات که خواهد بکمال شئی علیه و میناست بی التمسح

[illegible]

وعدہ کے ساتھ
اقتدار و شکست اور درجہ بھاننا
درات غلوس اور کرب جبین
نمایندگیوں سے خوفزدہ رہیں
صفا شکرمان و خوشگوار
تقانی کی قیل و قول و انکار
الرحمن آیات علی افلاک الانصار
سختی است از بیخ و بن

و اندر سفینه عین الحسین
از بندگان خود ساسانی را رده دارد
و بر دشواری از غایت است که بریدند
و لا یریدونکم
و تقی عین
و تقی عین

[illegible][illegible]

این هفتاد و هفت صفت از خداست
که در حق فیض تعلیم هر
اول تعلیم و بنای سبق
و می خداوند اگر جمیع
محمد خدا را که بگفتن سبق
مدح کن ذات بحق هم خدا
کردم ازین کار کسی نمیزند

ما نشو و بنده کم از راه راست
بنده در اوصاف خدا کم به
دانش اسما است با و هم بحق
کرد رساندی بر سل جبریل
کس چه خبر یافتی از ذات حق
حامد و واصف به ثنا و سزا
از کرم او نفسی حق زند

مشاجات

هر چه بدان به بدعا خواسته
ذات ترا هم تو شناسی و پس
بر همه این باب تو بگشوده
هم تو شنا خوان صفات خودی
در نه کجا ما و کجا این نسق
شمع ره ما تو بر افروختی
ذلت ما را از سر پای به بخش
و زکرت خاطر او شاد کن
فیض معانیش به تکمیل ده

ای بصفات کرم اگر بسته
همیچ مکنیت ز سر زخم
این همه تسلیم تو فرموده
هم تو ستاینده ذات خودی
ما را تو داریم ستایش سبق
چون تو بجا این سبق آموختی
از کرمت معصیت ما بخش
جان عیانی ز به آزاد کن
بر سرش از سر زشتا بکلیل ده

این هفتاد و هفت صفت از خداست
که در حق فیض تعلیم هر
اول تعلیم و بنای سبق
و می خداوند اگر جمیع
محمد خدا را که بگفتن سبق
مدح کن ذات بحق هم خدا
کردم ازین کار کسی نمیزند
این هفتاد و هفت صفت از خداست
که در حق فیض تعلیم هر
اول تعلیم و بنای سبق
و می خداوند اگر جمیع
محمد خدا را که بگفتن سبق
مدح کن ذات بحق هم خدا
کردم ازین کار کسی نمیزند
این هفتاد و هفت صفت از خداست
که در حق فیض تعلیم هر
اول تعلیم و بنای سبق
و می خداوند اگر جمیع
محمد خدا را که بگفتن سبق
مدح کن ذات بحق هم خدا
کردم ازین کار کسی نمیزند

17

[illegible]

شکرم با فضا هر حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب بقصدنای امامانیت
العلم و علی بابها از سر باطن شریعت بیان حضرت که ولایت است بیان عوام و خاص
اسرار مفسر بود که انالذی عندهی اسما تیز انصیب الیها بعد محمد غیری غیر این حضرت بعد از ائمه

سپیس

منظّم نور احدی آنکه است
اوست معنی و بصورت تمام
اوست که مرآت جمال خداست
صورت او عینش نور حق است
ظاہر او منظّم نور جملی است
بود فیض از سلف و شهود
آئینه ظاہر او بد جلے
آئینه باطن او شمس و گر
جمع رسل که علم افرشتند
لیک بقصود سرور زمان
انجیر بن قول محقق گواه است

نور وجودش احد سرمد است
هست با و کون و مکان از نظام
آئینه اوست که معنی نه است
طلعت او نور ظهور حق است
باطن او نور ظهور علی است
ظاہرش از باطن خود در نور
باطن فیاض علی و سل
ظاہر او بود سخن مختصر
نور نبوت و نبی داشتند
بود علی با همه شان هم عیان
آن خیر کنت علی الانبیا است

—

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا علي كنت مع الانبياء

2

<p>۱۳۴</p> <p>مجلس خالی به نیا بر بقال</p> <p>مجلس خالی به نیا بر بقال</p>	<p>در نظر قلب نمایه عیان</p> <p>در نظر قلب نمایه عیان</p>	<p>در بیان آن در آن در آن</p> <p>در بیان آن در آن در آن</p>
<p>شده صفت سوخته و خسته</p> <p>خواستم این بهره ز شاد و خفت</p> <p>داد و زین شیده مرا ترک تا ز</p> <p>ورنه عیانی که و نامش چه بود</p>	<p>بنده درین شیده اگر تا ختم</p> <p>پای ز سر کرده به راه بخت</p> <p>بختش او کرد مرا سرفراز</p> <p>بنده از دیانتم این را بگوید</p>	<p>در بیان آن در آن در آن</p> <p>در بیان آن در آن در آن</p>
<p>محققین برینند که معانی در حرف نمی گنجند چنانچه حضرت شیخ نجم الدین واکرین</p> <p>محمد و جبری در نه گشتن از اشعار عیانیان فرموده است که معانی هرگز اند</p> <p>حرف تا بد که هر قلم اندر ظرف نماید لیکن باید دانست که با وجود صدق</p> <p>این قول از صوت سخن را بهی معانی زیرا که صوت این نوع معانی قلوب است</p> <p>که تصاعد شده بر مثال سیلاب که از نفس دریا صاعقه میشود و متقاط</p> <p>سیک و از صدق و در بیان سخن لسان در حرف میبارد که اثری از معنی</p> <p>بزرگ و طریقی به انبیا و ستاده معلوم کردن بر مجبوری بغیر بیان سخن نیست</p>		<p>در بیان آن در آن در آن</p> <p>در بیان آن در آن در آن</p>
<p>شاهد ملک شهر و دست سخن</p> <p>بسخن نام و نشانی دارد</p>	<p>گوهر گمان وجود دست سخن</p> <p>هر چه درین کون و مکانی دارد</p>	<p>در بیان آن در آن در آن</p> <p>در بیان آن در آن در آن</p>
<p>بے اثر او نشود حرف</p>	<p>اگر چه معانی نه بگنجی بحرف</p>	<p>در بیان آن در آن در آن</p> <p>در بیان آن در آن در آن</p>
<p>مجلس خالی به نیا بر بقال</p> <p>مجلس خالی به نیا بر بقال</p> <p>مجلس خالی به نیا بر بقال</p>		

نطق بهر رسم که گویا شود بسیح در آن هر چه که آید بفر جز بسخن راست نیاید تمام کوشش علم و عمل رسم دوم از سخن آید بنظام تمام صرف درین است که بیز سخن هر چه بهر جای نشان میدهم	سوی سحاش رهی و افود و آنچه زیر نوح در آید بفر جمله بسیار سخن انتظام ماده کیفیت جان و جسم هست مفسد بهر جنب ری کلام نیت بیانی و کار از فکر و فن از ره تقریر بسیار میدهم
---	---

سفر

چون معلوم شد که قال را چه تاثیر و حال را چه تقریر است بنا بر این معنی لافان
بر مرقعات سابق که در باب نظام حقیقت واحد جامع که یکی حرف بیستم
حرف عین است میباید و آن چنانست که از روی ترتیب نظم طبیعی حروف
یکدی حرف بیست و مرتبه سیزدهم که مطابق حمل است واقع است و حمل چهار
آن حرف پنجم است که مجموع پنجاه و سه موافق حمل هم امد و بعد ازین حرف
چهاردهم نون است که اشارت به نبوت خاصه آنحضرت است بلاشاکت غیر
و حرف پانزدهم سین است که اشاره به رسالت آنحضرت است و آن بطن حرف نون
و حرف واد که دلیل بر ولایت است باده حروفین سین که بطنش مطابق نظام
است مشترک است با حرف عین که اشاره با اسم حضرت علی است حرف شانزدهم

در این کتاب که در بیان حقایق و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است

در این کتاب که در بیان حقایق و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است

در این کتاب که در بیان حقایق و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است

در این کتاب که در بیان حقایق و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
و در بیان اسرار و اسرار الهیه است

این کتاب از دو باب است
 اول از بیان معانی و
 ثانی از بیان احوال و
 سبب انشاء و
 در باب اول از بیان معانی و
 در باب دوم از بیان احوال و
 سبب انشاء و

در باب اول از بیان معانی و
 در باب دوم از بیان احوال و
 سبب انشاء و

تفسیر

بسم الله الرحمن الرحیم
 گفت که یک نقطه بود و اصل علم
 از همه جا خاطرش آنگاه بود
 یافت و در پیشش این لوا
 حرف ز فرموده او گفته اند
 کما نچه بود و سر خدا در کلام
 درج در احمد بود و بیگمان
 در قسم بسمله باشد خفته
 در رقم با بود آن در قیود
 هست در آن نقطه که در حقیقت
 واقع و ناظر غیب و شهود

خام نجف ماوی دین بین
 مسدود علم و گزین علم
 عارف علم آن نقطه شاه بود
 هر که شد از نقطه جرف آشنا
 نادره حرفان که در می گفته اند
 گفته ذکر آن منزه عالی مقام
 جمله بقرآن بود و جمع دان
 و آنچه در احمد بود و مستغنی
 و آنچه بود بسمله را در وجود
 جمله آن نیز که در با نهان است
 و این منم آن نقطه که از هستی بود

معرفت

اگر چه بسیاری از عرفان و اهل تحقیق در باب تعالقی و معانی این کلام
 در نظام بیانها فرموده اند و بر من اشاره کرده اند اما آنچه از معانی
 در آن مخفی است که اشاره با هم سامی و نام نامی آن حضرت است ذکر

در باب اول از بیان معانی و
 در باب دوم از بیان احوال و
 سبب انشاء و

در باب اول از بیان معانی و
 در باب دوم از بیان احوال و
 سبب انشاء و

نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است

چهارشنبه اینچاق نقطه از جمع فرق چهره باگشت از انجای عیان پس الف بی زره اعتبار شش خبر از مرتبه داد داد دور یکی با و ز ر و سه قرار هفت چو در چای اعتبار گشت کشت ازین پرده چو آمد عیان راست شد آثار خط و سطح رقم حرف چو از نقطه پدیدار شد در مثالش که گمان سفته اند است دین و صفه سخن مختصر اینست مثالی که بیان کرده اند از پی تفهیم بود این مثال زانکه بیوالات عدم در هر دو	فرق یکی بود و سه در جمع فوق دو در هنگامه کثرت نشان جمع شش و فرق یکی شد بجار بعد واحد تنه واحد نهاد راست شد از بهر ظهور چهار ساخت عیان ابطه نسبت و تر پرده بر افتاد و گنج نهان گشت نمایان ز حکایت طلسم والله حرف پیر کار شد همچو هیوس و صور گفته اند نقطه هیوس و حروفش صور بی صفت عین عیان کرده اند فک غلط آمده اینجا محال هست که از تصور او را نود
--	---

صفت حرف اول

منفرد آمد الف و منفصل خود بخود از هستی خود جلوه ساز	حرف و کثرت با و متصل وز همه حرفی بصفت بی نیاز
--	--

نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است
نیت نالک است نیت نالک است نیت نالک است

صفت حرف اول
چهارشنبه اینچاق نقطه از جمع فرق
چهره باگشت از انجای عیان
پس الف بی زره اعتبار
شش خبر از مرتبه داد داد
دور یکی با و ز ر و سه قرار
هفت چو در چای اعتبار گشت
کشت ازین پرده چو آمد عیان
راست شد آثار خط و سطح رقم
حرف چو از نقطه پدیدار شد
در مثالش که گمان سفته اند
است دین و صفه سخن مختصر
اینست مثالی که بیان کرده اند
از پی تفهیم بود این مثال
زانکه بیوالات عدم در هر دو

11

هر که نه زین پنج ششخواهد سبق
نیست رد او بجناب اله

چهل آنست که در راه حق
بست سبقش نه تمامی جاہ

سید

هست که ره دیده بآب نفیم
شکل سربست که شکل کشا
هست سه نقطه کی بی ریا
تا بنو شکل به نماید نقاب
خط نقطه نقطه بخط تصف
یافته از روی رقم شکل خط
با و نقطه با سه نقطه تا و است
نه صد و شصتی و عدد آید بکار
مختلفا تنش بنگریش و کم
در رقم نیست که آن حال است
که روی پس و پیش رقم آید بدر
مختلف الوضع چه آید بهم
سیصد و نه زردین هست شا
شصتی و نه آید رقمش در جواب

بسم الله الرحمن الرحيم
نقطه که ظاهر شده و تحت است
دوره با هست نه و عدد با
نقطه نه با سه نوبه و حساب
از سه نقطه آمده خط الف
یک نقطه راست از سه نقطه
هم الفی بی نقطه حرف است
رتبه نیست زرده اعتبار
پیش و پس نقطه بین در رقم
بین که همان شکل که در شکل است
یک درین بین به تفاوت نگر
فکر کن اینجا که هم از این رقم
نه صد و سه زین رقم هست فکر
شکل عربی صفر نمای حساب

[illegible]

فصل در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها

خاتم اشباح هایت بود	حرف نیش اول غایت بود
آیه شش را هر وان بصیر	سز است این عدد فی نصیر
ن دن ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰	آدم وفق شکست که
تقسیم	
۱۶۱۷ ضرب کردم چهل آید ۵۴ که نوشند بهداش کمالی فصلی بود فوق خوانند	
ایکه دلش است سری با سرور	گوش کن این قول بسع حضور
و اگر سبطین و وصی رسول	این عسم احمد و زوج بتول
گفت که من نقطه عسم اندام	سعدی علم است دل آ که ام
سحق و نقطه ناحق یکم	موتن ساق و لاق نیم
بی شک بی شائبه است این خبر	بر اثر این یکشا چشم سر
دار و نقطه چو دیدی ز خط	مرکز آن را بنگر به غلط
قسط صد و نه عدد هم	پیشش فی بازوه و دان هم
هست صد و نه صید و پنجاه پنج	و رخ ازین عدد خود عقده پنج
قسط صد و نه غایتین عدد یک	یک صد و نه است بزین محک
سانا زین عدد قوت جلی	مهر کن این نام بنام علی
نقطه درین نکته زیب بگیر	تا قسم یازده آید بنیر
یازده اولاد بی دوسه	زین عدد آور بر قوم جلی

فصل در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها

فصل در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها
در بیان اقسام حروف و احوال آنها

منتقل است و گفته اند که آنچه در مرتبه جمیع من بیش از بطون است در
مرتبه جمیع من بیش از ظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است
بدو اعتبار است یکی قطع نظر از اسما و صفات و ذات متعلق است بدان
و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسما و صفات

تفصیل

جمله نو چون تغییر رسید	پرده زو ج احدیت رسید
جمله واحد چو پرده نمود	رو لعلان پر تو نور وجود
بجمل این هر دو مطابق بهم	هست تبدیل نه پیش و نه کم
یابد از اسرار حروف وجود	هر که تامل بتواند نمود
بیشک و پیشا نه و بگیان	پر تو جامع بنمایر عیان
چشم کشا از اثر اهتمام	بسط کنم فاش و نمایم تمام
و او دگر چیم و دگر او دال	هست حروفش ده و دو و بیش از
این ده و دو حرف به پنج صواب	بجمل واجب بود این را بیاب
لیک عدد های حروف وجود	هست صد و چارده ای پاک خود
بل حقیقت بود این التمام	قید و عدم است همین وقف تمام
صورت این را چو مگیری صریح	نام حق از کنیش آید صریح
صورت این عده بشکلی نمود	چار و دو یک هست تعین نمود

شش مرتبه جمیع من بیش از ظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است بدو اعتبار است یکی قطع نظر از اسما و صفات و ذات متعلق است بدان و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسما و صفات

جمله نو چون تغییر رسید
جمله واحد چو پرده نمود
بجمل این هر دو مطابق بهم
یابد از اسرار حروف وجود
بیشک و پیشا نه و بگیان
چشم کشا از اثر اهتمام
و او دگر چیم و دگر او دال
این ده و دو حرف به پنج صواب
لیک عدد های حروف وجود
بل حقیقت بود این التمام
صورت این را چو مگیری صریح
صورت این عده بشکلی نمود

پرده زو ج احدیت رسید
رو لعلان پر تو نور وجود
هست تبدیل نه پیش و نه کم
هر که تامل بتواند نمود
پر تو جامع بنمایر عیان
بسط کنم فاش و نمایم تمام
هست حروفش ده و دو و بیش از
بجمل واجب بود این را بیاب
هست صد و چارده ای پاک خود
قید و عدم است همین وقف تمام
نام حق از کنیش آید صریح
چار و دو یک هست تعین نمود

شش مرتبه جمیع من بیش از ظهور است و اسم جامع که در صفت مرتبه جمیع است بدو اعتبار است یکی قطع نظر از اسما و صفات و ذات متعلق است بدان و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جمیع اسما و صفات

<p>مهر نمودار چو آنکس ده طفل آب و گل میشت از طفل نور مظهر انوار و پس آدمی است آینت چو کان آن که کان بود آفتست دل دل که تامل کنی جامع جمعیت ز فرق و جمع صبا این تیره رسول الله است دوست در آئینه ادراک است بهر تو این نیز نمیم عیان</p>	<p>کرده عیان حال قبال آب و گل جان و دل آورده بطور ظهور دل نه که در آب گل آدمی است یانه که این تن بود آن جان بود نیک بیانی چو تعقل کنی چو هر قلبت فروزان چو شمع آنکه درین دایره شانه شده است مظهر آئینه دل پاک است تا تو بیای به رسم بیان</p>
--	--

<p>جمع الاعداد ۱۳۲ میانست</p>	<p>۴۱ ۳۳ ۲۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱</p>	<p>۴۱ ۳۳ ۲۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱</p>
---------------------------------------	---	---

شرف الله الف ام ام

<p>قلب شناسی نه چو صوفی است قلب که صراف کند نقد آن عقد ده دل اینهاست نه و قلب قلب شناسان که سبق خوانده اند مانده بکارند درین عرصه حال</p>	<p>این نه جان و دل صافی است نیست درین داد و ستد عقد نیست درین کوی خرید و قلب نیست معین که کجا مانده اند دل شکنی چند پاز قیل و قلی</p>
---	---

این نه جان و دل صافی است
نیست درین داد و ستد عقد
نیست درین کوی خرید و قلب
نیست معین که کجا مانده اند
دل شکنی چند پاز قیل و قلی

کلمه و معنی
 در خاک این این آرزو
 جان پس پندارست
 دست که آرد ز سب جان بکام
 مظهره یقین
 حضرت محمدی صلی الله علیه و آله
 که زنده در قیامات از روی انوار
 است بیخاست حضرت الله بکاف
 در تیب عالم و بیابان
 در بیت عالم باطنی
 در و کمال مظهره است
 که در مظهره است
 مظهره است
 در آن حقیقت
 اینست اجودا
 غایب از عالم
 صلوات الله علیه و آله
 پیچیدن
 در آن حقیقت
 در آن حقیقت
 در آن حقیقت

هست به هنگام ظهور از زمین
 غیر او بد کامل ظاهری صفات
 میسرند از خود گشته و او اگر
 آمده و در سر نقاب شهو
 ظاهر از عین نموده صفات
 ظاهر و در سر عفاف آمده
 تا کنده از طور مقید ظهور
 ترا که بجا میست او مدغم است
 در گهر ناطقه وقت بیان
 پیر و بر اندازد ازین جلوه باز
 آمده سرالف و دال و سیم
 هر عددی محض ظاهر است و گنج
 می و دهر از مجله آن خبر
 اول تشکیل نبی آدم است
 ناصیه صورت اعمال دان
 پانزده را بعبار آورده
 حل مقما کن و نیک دان

صورت از خارج علمیتش نیز
مخفی در علم بود عین ذات
تربیت از جلوه او در صورت
طوری طور است که نور وجود
نقطه صفت آمده از عین ذات
نقطه مطلق که مضاف آمده
از در مطلق بمقتضی عبور
نقطه یک نقطه نقطه علم است
کشته نهان تا بنمایر عیان
جلوه گمان با الف آمد بساز
در دل نقطه که نهفته بمقتضی
هست عین عددش چهل پنج
بد که دو حرف است بنور سیر
اینکه با عدد او نه بیش و کم است
و ان بصفت اول اشکال دان
هر خلقتش گر بشمار آورده
باز کن فهم و بدان حقیقت آن

[illegible]

که چو چین در وین
نیوان این غداوند کجا
چو بخت آید عجب تبار
خشن پیش و پشت
با جمعه در یکدم دار
بستمان زین حرف و دوخت
پیش تو خفا صفت ادوات
محبوبان یکدیگر تمام است ضا
صاحب دود و مشک اهل فساد

این

در خورشید شمس و بر مقدار او
بیش و کم اینجا نه بر حوصله است
و در دل هر قهره زخور شید و اوت
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض ببايد متفاوت ز روست
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و لایق نه همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
گرچه بظاهر بود این و لایق
و در اصل آثار که دهن و غنچه
جسد و جدا اینجا اثر می مید
آه که این رگنه حیرت است
آویم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظرف شوم سرخ
بهمچو عیاسی بطریق رموز

با و فرستند زخم و یا سبو
کان همه عیب و نه حوصله است
هست صوفی بهر طوبی صفات
فاش به بینی اثر ذرات را
سرزند از منزلت حوصله
حوصله بشکست تفاوت است
حوصله باید که موسع بود
سفته وری سیکم آزا ادا
وز پی این لقمه دهن و کنند
لیک بمعنی نپذیرد تغییر
چهره ز خون جگر فروختند
بل جدا اینجا خبری مید
گرچه اثر در سیر عزت است
بر اثر استی قول خویش
تقل طلسمات کشایم ز گنج
برده کشایم ز رموز کفوز

مطایقات

در خورشید شمس و بر مقدار او
بیش و کم اینجا نه بر حوصله است
و در دل هر قهره زخور شید و اوت
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض ببايد متفاوت ز روست
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و لایق نه همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
گرچه بظاهر بود این و لایق
و در اصل آثار که دهن و غنچه
جسد و جدا اینجا اثر می مید
آه که این رگنه حیرت است
آویم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظرف شوم سرخ
بهمچو عیاسی بطریق رموز

در خورشید شمس و بر مقدار او
بیش و کم اینجا نه بر حوصله است
و در دل هر قهره زخور شید و اوت
گر بنگارنی دل ذرات را
فیض بقدر سرعت حوصله
فیض ببايد متفاوت ز روست
و لایق نباید که مربع بود
حضرت و لایق نه همین ماجرا
ذائقه و حوصله پیدا کنند
گرچه بظاهر بود این و لایق
و در اصل آثار که دهن و غنچه
جسد و جدا اینجا اثر می مید
آه که این رگنه حیرت است
آویم الفاظ بزرگان پیش
هر گز آنظرف شوم سرخ
بهمچو عیاسی بطریق رموز

ج ص ش ه ی ب م و و حروفش ب م
صفرش ۹ حروفش ثلث النصف

ثلث النصف عدد سمله

۱۳۱

حروفش ال ق و طش هم حروفش و ی صفرش ه حرفش
ه تمام این حروف حاصله ال و و س ه
و ن د و ن اک پس مجموع این حروفات بست چهار باشد
ب م و ال ق و طش ه حرفش ه

حاصل مستطبق این یک کلام حاصل ازین عدد در کمال و کمال کج بسی اسم و رین نخلت هر شناسنده دل نکته دان هر که بود صاحب اورا که بشود حلقه بگوش من بیدل شود پیش ولی کش که بجز لاف نیست	بست چهار است حروفش تمام جمع شود بار هم و اوصاف معنی بسیار دین مجلس است من برد آورده ام این نقد کان از و این راز و هر زیب گوش بر من ازین واسطه مایل شود پس ه از جوهر انصاف نیست
--	--

حسب حال

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار هم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار هم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار هم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار هم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

بست چهار است حروفش تمام
جمع شود بار هم و اوصاف
معنی بسیار دین مجلس است
من برد آورده ام این نقد کان
از و این راز و هر زیب گوش
بر من ازین واسطه مایل شود
پس ه از جوهر انصاف نیست

[illegible]

تکسیب حروف بلا تکرار که نموده شده این است

ق	ن	ز	و	ا	ک	ب	ی	ج	ص	ش	ح	م	ل	ق
ف	ن	ل	و	م	ز	ح	و	ن	ا	ص	ک	ج	ب	س
ی	ق	ب	و	ج	ی	ی	ف	ص	م	ا	ز	س	ح	و
و	ی	م	ف	ش	پ	ز	و	ا	ج	م	ل	ص	ک	ن
ن	و	ک	سے	ص	م	ل	ن	ق	م	ن	ج	ب	ا	ق
و	ن	ز	و	ل	ک	ب	سے	ج	ص	ن	ح	م	ل	ن

باید بود آن نیر که بر زان است
یا بود آن نیر که بر زان است
یا بود آن نیر که بر زان است
یا بود آن نیر که بر زان است

یا بود آن نیر که بر زان است یا بود آن نیر که بر زان است یا بود آن نیر که بر زان است یا بود آن نیر که بر زان است	یا بود آن نیر که بر زان است یا بود آن نیر که بر زان است یا بود آن نیر که بر زان است یا بود آن نیر که بر زان است
--	--

یا بود آن نیر که بر زان است
یا بود آن نیر که بر زان است
یا بود آن نیر که بر زان است
یا بود آن نیر که بر زان است

در کتب اهل تخم بیان کرده اند که سبعة سیاره را که سباب کلی اند و
اموات دینی و دنیوی از امر از دستمال یا یکدیگر مزاجی نباشند زیرا که
جوهر بسیط اند یا یکدیگر صداقت و عداوت دارند و سبب صداقت و
عداوت ایشان بحسب بیوت باشد و نظرت اما بیوت چنان است
که آفتاب را یک بیت است که برج سه باشد همچنین قمر را یک بیت است
و بعضی از کواکب خسته تخیر را یکی را دوست بود و ناگه زحل جدی و دلو را

یا بود آن نیر که بر زان است
یا بود آن نیر که بر زان است
یا بود آن نیر که بر زان است
یا بود آن نیر که بر زان است

در وقت وضع افتاد
بسیار است اما آنچه در کتب
قول آورده اند که صد و شصت و
هفت است از اینها از راه
و هشاد و هشتاد و هشت
و نه که از وقت و از راه
و بیست و یک که از راه
و بیست و یک که از راه

جدول موافق و شمنان و سپانه					
کوکب	شمس	زحل	مشتری	مریخ	زهره
دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت
و شمنان	و شمنان	و شمنان	و شمنان	و شمنان	و شمنان
میان	میان	میان	میان	میان	میان

جدول موافق منج

برنج	محل	نور	جوزا	سپید	سبز	قرمز	چک	دلو	وقت
کوکب	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نُه	ده	وقت

جدول موافق اسحوی

برنج	محل	نور	جوزا	سپید	سبز	قرمز	چک	دلو	وقت
کوکب	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نُه	ده	وقت

جدول مخالف اسحوی

برنج	محل	نور	جوزا	سپید	سبز	قرمز	چک	دلو	وقت
کوکب	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نُه	ده	وقت

در وقت وضع افتاد
بسیار است اما آنچه در کتب
قول آورده اند که صد و شصت و
هفت است از اینها از راه
و هشاد و هشتاد و هشت
و نه که از وقت و از راه
و بیست و یک که از راه
و بیست و یک که از راه

در وقت وضع افتاد
بسیار است اما آنچه در کتب
قول آورده اند که صد و شصت و
هفت است از اینها از راه
و هشاد و هشتاد و هشت
و نه که از وقت و از راه
و بیست و یک که از راه
و بیست و یک که از راه

اینست بقدر اگر سخن طالع هر شخص که موجود است طالع طالب چه مطلوب او صاحب این هر دو چه صادق بود آن کنی فکر که این شغل خاص هر چه تو بینی بودش و حد بلکه هر کار و هر اختیار خاصه در اسما که هر طاعتی حرف نخستین که در اینها بود راست چون شد طالع اسما صاحب طالع بودش برقرار نیست چون این ضابطه بر کمال بن که همین بس کنم اینجا سخن و اگر گشت هم لازم این علوم	یک سبب دوستی دوستی صاحب این کو که سوداوست دوست بود حال بود پس نکو طالع مطلوب موافق بودند بین المرین و در این خواص طالعی و صاحبی از نیک و بد طالع و وقتیش بیاید کار جلوه اسمی بودش طاعتی راست بران طالع اسما بود صاحب این چه و کشا بد شکرت ساعت خاص همه دلیل شمار مخفی و پوشیده بر باب حال ز آنکه بود لازم کتمان فن خاصیتی چند ز فکسل نجوم
---	--

معرفت

قول بطالعوس حکایت که بنای آفرینش آدمی با معرفت قوت است و هر
قوتی بر آفرینش سبب کمال است اول قوت طبعی و سبب است دوم قوت

اینست بقدر اگر سخن
طالع هر شخص که موجود است
طالع طالب چه مطلوب او
صاحب این هر دو چه صادق بود
آن کنی فکر که این شغل خاص
هر چه تو بینی بودش و حد
بلکه هر کار و هر اختیار
خاصه در اسما که هر طاعتی
حرف نخستین که در اینها بود
راست چون شد طالع اسما
صاحب طالع بودش برقرار
نیست چون این ضابطه بر کمال
بن که همین بس کنم اینجا سخن
و اگر گشت هم لازم این علوم

یک سبب دوستی دوستی
صاحب این کو که سوداوست
دوست بود حال بود پس نکو
طالع مطلوب موافق بودند
بین المرین و در این خواص
طالعی و صاحبی از نیک و بد
طالع و وقتیش بیاید کار
جلوه اسمی بودش طاعتی
راست بران طالع اسما بود
صاحب این چه و کشا بد شکرت
ساعت خاص همه دلیل شمار
مخفی و پوشیده بر باب حال
ز آنکه بود لازم کتمان فن
خاصیتی چند ز فکسل نجوم

معرفت

قول بطالعوس حکایت که بنای آفرینش آدمی با معرفت قوت است و هر
قوتی بر آفرینش سبب کمال است اول قوت طبعی و سبب است دوم قوت

اینست بقدر اگر سخن
طالع هر شخص که موجود است
طالع طالب چه مطلوب او
صاحب این هر دو چه صادق بود
آن کنی فکر که این شغل خاص
هر چه تو بینی بودش و حد
بلکه هر کار و هر اختیار
خاصه در اسما که هر طاعتی
حرف نخستین که در اینها بود
راست چون شد طالع اسما
صاحب طالع بودش برقرار
نیست چون این ضابطه بر کمال
بن که همین بس کنم اینجا سخن
و اگر گشت هم لازم این علوم

یک سبب دوستی دوستی
صاحب این کو که سوداوست
دوست بود حال بود پس نکو
طالع مطلوب موافق بودند
بین المرین و در این خواص
طالعی و صاحبی از نیک و بد
طالع و وقتیش بیاید کار
جلوه اسمی بودش طاعتی
راست بران طالع اسما بود
صاحب این چه و کشا بد شکرت
ساعت خاص همه دلیل شمار
مخفی و پوشیده بر باب حال
ز آنکه بود لازم کتمان فن
خاصیتی چند ز فکسل نجوم

بشرکت قهرم حاسه است و تربیت کننده آن فرست بشاگرد
حل و جمع اینها در تربیت مینه آدمی بامر و حکم از دولتی است

پیشین

گوش که باینده آواز با است	واسطه کلکش ارجیه هواست
چونکه صدایش رسد از هوا	او بکند فرق و تمیز صدا
هست مریش ز نیک اختر می	از در این روز حل و شتری
سامعه روحانیت او بود	تا جوش ساز که نیکو بود
یعنی که اهلش با صفت بخوان	ساز بفرش نصیافت بخوان
هست مریش بامر آ که	پرتو خشنده خورشید و ماه
بامر در روحانیت دیده است	اهل گرش هست پسندیده است
اوست در انجم ملک تاج و	ساز بخورش که به بینی اثر
حالت سینه که در جبین دوا	بوی بد و نیک کشد چون هوا
هست همین جو به تقدیر دوست	زهره و میخ مرغی اوست
شانه روحانیت و آن بکار	پس بکن از اهل و را تا جدار
زانکه با قوای زبان و دهان	فرق کند هر مژه را زبان
تخنه و شیرین تر شے بکام	او مژه اش را بچشد با طعام
تیز که باشد صنع دادر	تربیت او بکند با قهر

خاک صند و حاشی و این ماه
خاکش که در تربیت است
بایستی که با اینا از حش
حاصل باطن آدمی
اسامی آن بحسب مظهر
از قهرم حاسه است این است
اول وقت و اعم است در آن
و این وقت را خاطر این وقت
و این وقت را خاطر این وقت
است که در تربیت است که در
است که در تربیت است که در
است که در تربیت است که در

ماظنه است که در تربیت است
و بطار و در تربیت است
عقل را در تربیت است
عقل را در تربیت است
عقل را در تربیت است
عقل را در تربیت است
عقل را در تربیت است
عقل را در تربیت است

او که در آوردن چرخش بدیم	سکه و سب و لیش بدانند تمام	طالع کس مجیدان می رسد
تا به نیت زنگان می رسند	ماز یقین و گران در رسم	لے بخودی خود از ان بهم
اگر چه ترقیب سخن نظم و نثر	اگر بیانی ز بزرگان عصر	یا فیه طیفض انظر و پرد بخش
تا که درین عصره رواند زخوش	اگر نوز بهر واقع فردی شوی	پیش شکی نیست که فردی شوی

نقصه

هر اسم از اسمای الهی که چهار حرفی باشد بی تکرار حرف بر صنفی رقوم نشود و در قسم کلمه نور که دو و پنج پایه و شش است غیر مکرر تمام شود بعد از ان بقسم آورده است و چهار غیر مکرر تمام شود که متعلق باشد به مدت ساعات یکد و شش است هزار و نه قصه شدت هر ساعتی که خاص باشد از ان کلمات و اگر حرف این بان کلمات ضافه کند اسمان روحانیت ان هم باشد که از اسمان خواند و در صطلح

تذکره

نیت درین شمرده بیان	ضابطه شش را بنمایم عیان	قاعده اش او هم اینجا کفار
در رسم بسط به پنج قرار	پس و گرا از کسر نویسم عدد	تا بود در باب طلب اسند
حاصل این اسم بوقی رقوم	باعث کلیست از بهر علوم	هر که تحصیل عملش سر نیست
و عوت این اسم را باور نیست	انچه بمای بودش دست رس	حاصلش آید بیکی و زو پس
قاعده و عوت هم است این	از مدد حق بطریق یقین	کسر و فتن چو بان فهم شود
قاعده و ذکرش انهم شود	انیت نشانی که بهر هم حق	تا عده نام بود و نسق
و طلبش صاحب وقت	معرفت	پس بو این ذکر علم حروف

بسط یکی اسمی از اسماء الله تعالی نموده می شود و بسط و کسر اسم عظیم است انموج اعمال و بسط و کسر و یک اسمی از اسماء الهی بر نوع توان کرد از قرار یک قاعده مقرر از قواعد بسط و کسر این اشرف قواعد است در اعمال غیر بد و با الله التوفیق والواح بن عمل شان زود میشو چنانچه نموده می آید

لوح پنجم				لوح اول			
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
لوح ششم				لوح دوم			
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
لوح هفتم				لوح سوم			
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
ل ع ع م	ل ع ع ی	ل ع ع ل	ل ع ع ع	ع ع ع ع	ع ع ع ی	ع ع ع ل	ع ع ع ع
لوح هشتم				لوح چهارم			
ل م ع م	ل م ع ی	ل م ع ل	ل م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ی	ع م ع ل	ع م ع ع
ل م ع م	ل م ع ی	ل م ع ل	ل م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ی	ع م ع ل	ع م ع ع
ل م ع م	ل م ع ی	ل م ع ل	ل م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ی	ع م ع ل	ع م ع ع
ل م ع م	ل م ع ی	ل م ع ل	ل م ع ع	ع م ع ع	ع م ع ی	ع م ع ل	ع م ع ع

لوح پنجم				لوح ششم			
م ع ع م	م ع ع ی	م ع ع ل	م ع ع ع	ی ل ع م	ی ل ع ع	ی ل ع ل	ی ل ع ع
م ع ل م	م ع ل ی	م ع ل ل	م ع ل ع	ی ل ل م	ی ل ل ی	ی ل ل ل	ی ل ل ع
م ع ی م	م ع ی ی	م ع ی ع	م ع ی ل	ی ل ی م	ی ل ی ی	ی ل ی ل	ی ل ی ع
م ل م م	م ل م ی	م ل م ل	م ل م ع	ی ل م م	ی ل م ی	ی ل م ل	ی ل م ع
لوح چهارم				لوح دوم			
م ل ع م	م ل ع ی	م ل ع ل	م ل ع ع	ی ل ع م	ی ل ع ی	ی ل ع ل	ی ل ع ع
م ل ل م	م ل ل ی	م ل ل ل	م ل ل ع	ی ل ل م	ی ل ل ی	ی ل ل ل	ی ل ل ع
م ل ی م	م ل ی ی	م ل ی ل	م ل ی ع	ی ل ی م	ی ل ی ی	ی ل ی ل	ی ل ی ع
م ل م م	م ل م ی	م ل م ل	م ل م ع	ی ل م م	ی ل م ی	ی ل م ل	ی ل م ع
لوح یازدهم				لوح پانزدهم			
م ی ع م	م ی ع ی	م ی ع ل	م ی ع ع	ی ی ع م	ی ی ع ی	ی ی ع ل	ی ی ع ع
م ی ل م	م ی ل ی	م ی ل ل	م ی ل ع	ی ی ل م	ی ی ل ی	ی ی ل ل	ی ی ل ع
م ی ی م	م ی ی ی	م ی ی ل	م ی ی ع	ی ی ی م	ی ی ی ی	ی ی ی ل	ی ی ی ع
م ی م م	م ی م ی	م ی م ل	م ی م ع	ی ی م م	ی ی م ی	ی ی م ل	ی ی م ع
لوح شانزدهم				لوح دوازدهم			
م م ع م	م م ع ی	م م ع ل	م م ع ع	ی م ع م	ی م ع ی	ی م ع ل	ی م ع ع
م م ل م	م م ل ی	م م ل ل	م م ل ع	ی م ل م	ی م ل ی	ی م ل ل	ی م ل ع
م م ی م	م م ی ی	م م ی ل	م م ی ع	ی م ی م	ی م ی ی	ی م ی ل	ی م ی ع
م م م م	م م م ی	م م م ل	م م م ع	ی م م م	ی م م ی	ی م م ل	ی م م ع

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من قرأ القرآن من غير أن يحسنه
 لم يقرأه ولا يحسنه
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من قرأ القرآن من غير أن يحسنه
 لم يقرأه ولا يحسنه

هر حرفی صد نوبت اتم باید خواند به نیت فعل و مجموع چهل اتم چهل و یک نوبت
 به نیت دور و در باید خواند و حرکات و سکون و شدت و در این اتم چهل است
 و چهل هزار و یک نوبت به نیت نبل باید خواند و نقطه و در این اتم نوزده است
 نوزده هزار نوبت به نیت ختم باید خواند و در این اتم یکصد و سیست حرف است
 از ص و وصل پس بعد و هر حرفی یک هزار نوبت است اتم را به نیت غوث باید خواند
 و این یک نوع است از انواع دعوت اسما و الهی اعظم بالصواب

تذکره

ای که در این دایره یابی زهری خام طمع و اگر اسما سبش زما که ازین مرطمانی اذان علم بی سبق و فصاحت اشنا و پیر گوش تعلیم کن اسے نازنین فکر چنان کن که زیارتا بفرق بندگی حق نه پے مزد کن گفته من خلص اندر سخوان نماز دولت چشمه آب زلال طاعت خالص بود نمیش اثر	پائی بدان تا کجا سه می نمی تا بشود و بخردی از تو کاشش ره نتوان برد بودی سلم طے نتوان کرد طریق خطیر تا بشود جان و روانت امن جانست شود دریم توجیه غرق سنے غرض از بندگی شکوی سخن معنی آن را بدستی بدان منجبت آید بلسان مقال هست درین باب خبر معتبر
---	--

خلاص و مختصر این کتاب
 خلاص و مختصر این کتاب
 خلاص و مختصر این کتاب

حکایت
 حکایت از برای زمان هر نام
 حکایت از برای زمان هر نام
 حکایت از برای زمان هر نام

خلاص و مختصر این کتاب
 خلاص و مختصر این کتاب
 خلاص و مختصر این کتاب

خلاص و مختصر این کتاب
 خلاص و مختصر این کتاب
 خلاص و مختصر این کتاب

کشف غایب ازین شد و حق صاحب ارشاد ازین شد و حق کاین نعم از قاعد با بهره مند صدیچو تو باید که ز من بشنود مردیچو رفقه بر آشفست نیز دل شده تابشگی از هر دو دید اگر دوشه غیب قواعد سوال پیر نفیر از ره دعوی زوقت سائل دل در او آراوه دعوی لیک نمی خواست که این گنج را از گشت بران ناصح آراوه عرض را آنکه درین عرض شناسنده مرد اگر شناسد ز غف از دور کسی بود که تنبیه بر گمراوه کننده

صاحب ارشاد ازین شد و حق کاین نعم از قاعد با بهره مند صدیچو تو باید که ز من بشنود مردیچو رفقه بر آشفست نیز دل شده تابشگی از هر دو دید اگر دوشه غیب قواعد سوال پیر نفیر از ره دعوی زوقت سائل دل در او آراوه دعوی لیک نمی خواست که این گنج را از گشت بران ناصح آراوه عرض را آنکه درین عرض شناسنده مرد اگر شناسد ز غف از دور کسی بود که تنبیه بر گمراوه کننده	دو بان خام طبع این جواب نیست بنو حاجتم از بهر بند از چو تو که عقده کن و شود از نه ز خویش سخن گفت نیز در دل عکسین شده آبی کشید تا چه جویش رسد ازیر حال یکدو سه چری که بیان شد بگفت از گذر بخت نشد جنگجوی زمان روش افتد زبانها دراز تا کند این شرح بترتیب عرض هست بگرگوشه نهان شاد و فرد مرد شناسنده نباشد بیه اگر نبود در بنجرف نوح کننده
---	--

حکایت مشتمل بر تنبیه

آرزوی جان یکی خسته جان چله نشین بود فسان برین بود و دانش خویش پی کشف عیان	بود بسخر شدن جفیان آگمیش فی زریان فرسود گوید و مردم شنوند آن بیان
---	---

کشف غایب ازین شد و حق صاحب ارشاد ازین شد و حق کاین نعم از قاعد با بهره مند صدیچو تو باید که ز من بشنود مردیچو رفقه بر آشفست نیز دل شده تابشگی از هر دو دید اگر دوشه غیب قواعد سوال پیر نفیر از ره دعوی زوقت سائل دل در او آراوه دعوی لیک نمی خواست که این گنج را از گشت بران ناصح آراوه عرض را آنکه درین عرض شناسنده مرد اگر شناسد ز غف از دور کسی بود که تنبیه بر گمراوه کننده

کشف غایب ازین شد و حق صاحب ارشاد ازین شد و حق کاین نعم از قاعد با بهره مند صدیچو تو باید که ز من بشنود مردیچو رفقه بر آشفست نیز دل شده تابشگی از هر دو دید اگر دوشه غیب قواعد سوال پیر نفیر از ره دعوی زوقت سائل دل در او آراوه دعوی لیک نمی خواست که این گنج را از گشت بران ناصح آراوه عرض را آنکه درین عرض شناسنده مرد اگر شناسد ز غف از دور کسی بود که تنبیه بر گمراوه کننده

<p>۱۷۹</p> <p>در این روز بیست و نهم از ماه ربیع الثانی سن ۱۲۸۰</p>	<p>در این روز بیست و نهم از ماه ربیع الثانی سن ۱۲۸۰</p>	<p>در این روز بیست و نهم از ماه ربیع الثانی سن ۱۲۸۰</p>
<p>کانت بسی بنده خدای فرنگ گودل تو بستید چو طفلان مبد کرده تهنیت ترا صم و بکم کام هوا و هوس از وی طلب مانده از ان در وطن آب گل پند پذیرفت و بجانش خرید شد ز پی طاعت حق معترض</p>	<p>ما نفس بر او بجهنگ نفس دنی بنده خود کن بجهنگ بنده اوئی تو دور آئی بحکم حق مطلب از حق و با صد تعب آه ازین بجز و بیا زول مرو چو از ناصح خود این شنید دست و دلش از غم پنج مرض</p>	<p>در این روز بیست و نهم از ماه ربیع الثانی سن ۱۲۸۰</p>
<p>این سبتم بود بپاری حق تا با ساسی خدای غلط بر دشتا ساسی و گرازیادین بغیر خم کرو ویرین کار و بار بهر غرض تو که خدای ممکن نام خدا بهر خدا خوان و پس سر بر زمین ساسی ز شرمندگی تا بیری تو ز شرمیکان سبق کمانچه بهستان دوت کردگار</p>	<p>بنده کن استا و گزتم سبق در فن دعوات حروف و نقطه و او زهر فوغ چو ارشادین ساخت و لم ساد و ز آب کا گفت که طاعت یابی ممکن در گذر از فکر هوا و هوس فرض او اکن ز سر بندگی صرف کن اوقات با واد حق تقصید خود را بخشد ادا گذار</p>	<p>در این روز بیست و نهم از ماه ربیع الثانی سن ۱۲۸۰</p>
<p>در این روز بیست و نهم از ماه ربیع الثانی سن ۱۲۸۰</p>	<p>در این روز بیست و نهم از ماه ربیع الثانی سن ۱۲۸۰</p>	<p>در این روز بیست و نهم از ماه ربیع الثانی سن ۱۲۸۰</p>

عامل نشود که خود را بمکمل اندازد و چنانچه فرو رده خدایست و ملائقوی باید که
الی التکلیف و شرط لازم آن اگر چه بسیار است لیکن آنچه از آن ناگزیر است و ضروری است
مردم شود زیرا که بعضی از لوازم مردم است بشناخته شدن و عالم آثار صاحب
تذکره

لوازم ضروری و دینیه است اول کل جلال و دوم صوم فاضل سوم صوم
مقال چهارم طهارت بدن و لباس پنجم تصفیه بالکلیه از عصبه و کینه و غیبه
و خلق پیش چشم کم خوردن و کم گفتن و کم گفتن به مقتضای محافظت زبان
از فحش و غیبت ششم از مردم خلوت ششم عدم نیت و هم بخوابیدن
تذکره

علوم محتاج الیه نیست چیز است اول یقین طالع از روی علم نجوم است و دوم
علم تفسیر حروفست سوم علم وفق اعداد است چهارم علم طبایع حروفست پنجم
علم معرفت ساعات کوکب است ششم شش سماعی روحانی و ششم علم مواد این حروف
مجموعه

آنکه خست تا و عالم عامل به فعل عارف صاحب معنی صائب و قهقه که در وقت
باشد از معنی و صورت کیفیت دعوت اسمای و غیر ذلک مرخص باشد از او باشد
خود باذن نصرت شاکر و صاحب شاهده باشد از حالانی که در اشیای دعوت نماید
و شاکر از آن با خبر سازد و از او باید حال نمود و اگر چه شاکر باید تغییر از او باشد

و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که این کتاب را بخواند و عمل کند به اینها از هر چه بد و گناهانه از او دور شود و به هر چه خوب و نیکو او را رساند و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که این کتاب را بخواند و عمل کند به اینها از هر چه بد و گناهانه از او دور شود و به هر چه خوب و نیکو او را رساند

و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که این کتاب را بخواند و عمل کند به اینها از هر چه بد و گناهانه از او دور شود و به هر چه خوب و نیکو او را رساند و اینست که در این کتاب مذکور است که هر کس که این کتاب را بخواند و عمل کند به اینها از هر چه بد و گناهانه از او دور شود و به هر چه خوب و نیکو او را رساند

این کتاب را در هر کس که می خواند و در هر کس که می شنود و در هر کس که می بیند و در هر کس که می لمس و در هر کس که می چشمت

اول است ایشان را در هر کس که می خواند و در هر کس که می شنود و در هر کس که می بیند و در هر کس که می لمس و در هر کس که می چشمت

این کتاب را در هر کس که می خواند و در هر کس که می شنود و در هر کس که می بیند و در هر کس که می لمس و در هر کس که می چشمت

چون که در اول معلوم شود
و بر آن طفل بخواند و در آن
طفل بفهمد و در آن
فقط او را اول درسی و پس
تا به آسان بشناسد و بعد
در آن معلوم بشود و پس
در آن الف بی و پش و ص و
حرف معرب بشناسد تمام
در آن ز تا و س و ه و ت و ق و ن
فقط که ساز و را آغاز و در

این کتاب را در هر کس که می خواند و در هر کس که می شنود و در هر کس که می بیند و در هر کس که می لمس و در هر کس که می چشمت

این کتاب را در هر کس که می خواند و در هر کس که می شنود و در هر کس که می بیند و در هر کس که می لمس و در هر کس که می چشمت

در کبریا و در روز و در کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسم این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی دال صا جیم واو حاکم
واو جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الیک یا و شود
دوم بعد و صد و سی حرف عدد چهل این حروف و صد و هفتاد و پنجاه
از اسماء و موافق این عددش لا اله الا الله است سی و پنج عددین که
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت میشوید از اسماء و الله و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء و موافق اسم این عدد

در کبریا و در روز و در کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسم این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی دال صا جیم واو حاکم
واو جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الیک یا و شود
دوم بعد و صد و سی حرف عدد چهل این حروف و صد و هفتاد و پنجاه
از اسماء و موافق این عددش لا اله الا الله است سی و پنج عددین که
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت میشوید از اسماء و الله و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء و موافق اسم این عدد

در کبریا و در روز و در کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسم این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی دال صا جیم واو حاکم
واو جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الیک یا و شود
دوم بعد و صد و سی حرف عدد چهل این حروف و صد و هفتاد و پنجاه
از اسماء و موافق این عددش لا اله الا الله است سی و پنج عددین که
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت میشوید از اسماء و الله و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء و موافق اسم این عدد

تفسیر	
دعوت یک قاعده ناعرب	باز نمودم بر مؤثر شکر
و این دعوت بر قاعده	قطع نظر با پیش از فائده
صبر کند همیشه که روحانیات	رخ نماید بوسه از جهات
راوت آمد شد شان چون شود	حالت خواننده در گون شود
چهره شمس افروخته که و چنان	از و جانش به نماید جهان
هر که کند در رخ او دیده باز	یابد از آن حالت سوز و گداز
بر نظر جانش روی او شود	آینه جانش مصفا شود
هر چه شود دیده نگوید از آن	بماند از آنش تصویر زیانی

در کبریا و در روز و در کبریا که یکصد و پنجاه روز خواندن اسم این
نقطه است اول عدد جمله حروف سبعة لغوی دال صا جیم واو حاکم
واو جمله و صد و سی شد و سیهای اندر موافق عدد این الیک یا و شود
دوم بعد و صد و سی حرف عدد چهل این حروف و صد و هفتاد و پنجاه
از اسماء و موافق این عددش لا اله الا الله است سی و پنج عددین که
اول و دوم و سیوم باشد که هر روز هشت میشوید از اسماء و الله و اسمیک
نعم القریب و یکی منتهی پنجم بعد و مجموع اول و دوم و سیوم و چهارم که و در
و شانزده باشد از اسماء و موافق اسم این عدد

که اکبر باشد و عدد و خاس که اکبر باشد اکبر باشد است جمیع این چهار رقم
باشد که دو هزار و دو صد و سی و پنج می شود و در هر اسم این ثانی عدد
عرب باید داشت و همچنین هر غلطی باید نمود و باید خواند و تکسیر باید نمود

(۱) که بر روحانی و جسمانی
 و روحانی و جسمانی
 رخصت و دعوت از معظم بکر
 رخصت از کبریا و رخصت
 فقط لسان کن زبانی دروغ
 اگر کنی شرط زبانی را جرم
 خلوت دل صاف کن فی طلال
 خواب و خورش کلم کن کلم کن سخن
 قصد کن نه پیشه کن و نه غیر
 در دنیا چله چو سر آید به تمام
 حلت خود را بنگر بعد از آن
 و خود و خال خود را نه هر نظر
 اگر شوی به دست و پا در حال

از اثر غیبی در دعا
پاکی و تقوی و ریاضت کن شعار
در قدمش باش و نهایی بهر
صاحب محبت بود و معرفت
تا پدر و ذکر اسما متناهی و غایت
رجعت است که همه بتو آر و الم
چنانچه شینی بکن از روی حال
بل سخن از بهشت ضرورت بکن
پای مهر و در شوق شمع طیب
یا عدد و ذکر و صیام و قیام
تا بچشم عنوان شست ترا جان
شوق ترستی و تنزل نگر
نزد رسا و زین شدن جا و مال

[illegible][illegible]

چون تیران
چون دود
چون سبیل
چون سبیل
چون سبیل

مجلس ۱۰۰

خواجه شمس الدین محمد بن علی بن ابی طالب

قاعدة تمسكها بالرسالة

(Faint handwritten Persian script)

5

موجب اعداد به پنج عدد
نام عدد کس نبند بر یک
یک چو در اظهار مکرر شود
فکر و چون برگرد و بزبان
اسم عدد چون زود پیدا شود
نام دو آید و یک در حساب
رسم عدد با همین انتظام
تا نشود جزو عدد با یک
کثرت اعداد و هزاران هزار
هر عددی نسبت خاصیت
از مرتبه ترتیب چو دیده کنی
لازم و لابد یک آید فری
باز نه هر عقده اگر در میان
رو تغییر نهد آن عقد با
بین که چو یک رو بندد و
است همین یک زود غنای
که حقیقت کشای نظر

غیر یکی نیست میان در عدد
نیت درین قول صحیح
سعد اعداد و فقر شود
اسم عدد گردد و از نیایان
مفصلت اعداد و هویدا شود
از یک یک آید به پنج حساب
از نسب یک به پذیر و نظام
نام و نشان نبود و شک
جمله تکرار یک آید بجا
نام و نشانی و خواش نیست
هر عددی را که غریبی کنی
نسبت خاصی شود و زوی پدید
چاو و یک را بنحای عیان
نسبت هر عقده نماید بجا
ظاهر و پنهان چه نتیجه و
نصف و ثلث سه و ربع چا
زین همه یک بود و جلوه کرد

بسیار از اینها در این کتاب مذکور است و در این باب نیز توضیح داده شده است که هر عددی که در این کتاب آمده است، باید که در این باب نیز توضیح داده شود.

باز اینها را باید که در این باب نیز توضیح داده شود و در این باب نیز توضیح داده شده است که هر عددی که در این کتاب آمده است، باید که در این باب نیز توضیح داده شود.

و در این باب نیز توضیح داده شده است که هر عددی که در این کتاب آمده است، باید که در این باب نیز توضیح داده شود.

و در این باب نیز توضیح داده شده است که هر عددی که در این کتاب آمده است، باید که در این باب نیز توضیح داده شود.

احاط باشد و در صغیر یک هفتت و اگر جمیل حرف اول و دو باشد و در نه تنه ای
متبع اساس برین پنج عمل باید نمود و اگر ثانی با الفی باشد سال و یک
آنکه قرار اربعین باشد و در صغیر کی در وسط و در کبیر صد و این یک قاعده
اصح است از جمیع قواعد و عوالت سماوی الکبری و در علم بحقیقه

فراگستسم اسم ازین بشیت
تا نمانی فکر که طرفم کیست
هر که اراده کند از خاص علم
شمع طریق روش از غم
که همه اعلاست بصدق خبر
آید از آن کار نتیجه ثواب

اگر چه بیان کردم ازین بیشتر
 لیک در این باب غرضم کونیت
 مبحث این علم شریف و کرام
 بایدش اول روش آموختن
 قول ابامیسنخن معتبر
 کار نمودن که پنج صواب

066

از جمله لوازم دعوات اسماء است چه در دعوت صغیر و چه در دعوت
وسط و کبیر این چند فقره معین است برین تفصیل انصاب زکوة عشر
فصل دور مدور بذل ختم تکرار توهم دعوت این اتم بی
ترتیب است نباید و بی این ترتیب کامل الفائده نیست هر چه که دعوت
کند اول بعد و انصاب و دوازده هزار و شصت باید خواند که محل عدد و وجو

[illegible]

آیینته / موسست / بهار و برد
بر موس این نقد نفس می رود
با پدائین حرف با کرم زدن
بر دل و نا / مسیح آید تمام
با سخن از پیش / سکته می زند
ایسج ندارد / خبر از خیر و شر
عمر خود از غصه / با خبر برد
بهیوده از وی / لبث گشت بیفت
وز سر تحقیق / بگوید سخن
در لحج تنگ / در افتادش
واقف و دم باشد / و ذکر ندانم
از دل مردم / بهر دنگ را
بر گذر من / صمت آرد قعود
سر زند از دم / اهل نطق
از سخن / نفس نیست و بجوچ

معنی این دم زدن ماستند بود
لیکست دم از با بوس می رود
هر که نذر اند صفت دم زدن
را نکه نباد ان حرجی هست تمام
هر که نذر اندسته دست می زند
بیخبرست از اثر این حشر
شاید اگر راه برین سر برد
کین همه اوقات بحرف و بصوت
آنکه بداند اثر دم زدن
چون بود انجام نفس و او نش
خوش دل آرد که ناکام و کام
گاه سخن گزید آهنگ را
ورنه چنین باشدش آن که زود
ماحصل آنت که بر حرف حق
نانشود و ذکر نفس هیچ و پوچ

توضیح

محور اوسط وسط و سید

دائرة ہست محیط و جیان

[illegible]

٢٠٠
مؤلفه الشريفة
التي هي المصنفه
التي هي المصنفه

سید

شیخ الاسلامی قزوینی

مدرسه علمیه

بانی قول است افغانی

از اثر غسل بیاید عیان
جان خلألق پرتن آرد طهور
جلوه کنی ورتن برنا و پیر
چو در کسے کے بنیاید پتو
صاحب اعطاء بدر آرد قسمل
باز کسے کے شود اگر نیشمر
زین دوسر معلوم شود و رقی
پر تو اسمای صفات خداست

عارف پاکیزہ نظر ستر آن
پر تو مجھے چودہ فیض نور
قدرت و قوت از قوی و قدیر
گرندہ پر تو چو اوضو
پر تو سبطی چو برادر علم
ہما کہ زمانع نبود و نابیر
معرفت باقی اسما سے حق
این ہمہ انوار کہ آفاق است

سوف

قول عرفان که آدمی گاهی سر عرش پداند بنیاد سنت آن در سما
درک نماید معنی الرحمن علی العرش استوی چیست و هنگامی که نشا
ملکی بشناسد و قدس و طهارت ایشان در یابد و ایشان چه
مناسبت است و معنی سخن پنج بحدک و قدس ملک را و کلام را و
بدانکه او را با اسم عزیز چه بهتر است و در هر ذریع ملک لا غو
جمعین بر و معلوم میشود و خواه خود را به تفصیل بشناسد مناسبت
پرطوطی از خود با همی فهم تواند کرد و حقیقی بگذارد و سر سیم و سیمونه
با و سیمونه در آید و بدانکه معنی الغفور و الوود و نسبت به آدم

بنی قول است افلا تفرحون
را دین پیروزان کلام امام
و این درین کلام است و تمام
بیکدیگر درین کلام پیوسته است
و این درین کلام پیوسته است
م که یک جا می آید است
و این کلام را هم می گویند
و این کلام را هم می گویند

قیصر
 اہل تختی چہین بیان کردہ
 کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 عالم کبریا چون بیدار ہو
 و آئندہ سے از سر بجای
 و سے و جلالت و جلال
 ایشا سے و آمان استغفار
 و فیض را تا آن استغفار
 و فیض را تا آن استغفار

مجموعه این شش طلب کار
 چهار بهمن و افق هر دو هم هست
 فهم ترا هست اگر اندک
 یا نه که از سینه بسرگیر تاج
 تا بنماید بر خشت او جیم
 با سه بود و در سه به و طاعت
 و در دو چار است ز روی رسد
 یا نه و در دو و سه و چهار است نام
 نوزده از او طلبی زین حساب
 یا نه و در دو نوزده آور بکار
 یا نه با نقاط اضافت گرای
 پنج بود نه و پنج و سی که
 این عدد خاص چو سینه جلی
 حاصلت این پنج بود در صد
 سراب و ام همه در این کنوز
 پنج و نه از گنج نشان میدهد
 یکصد و ده میشود از وی بجا

ال طلب کن ز قوانین چار
 چار چهل سازگرت فهم هست
 باز جدا ساز این شش یک
 یا نه و در شش از این خواه باج
 جلوه درین دایره مستقیم
 پنج درین عدد چو مرکز نشست
 چار و ده است از جمعات عدد
 نوزده است این چو نویسی تمام
 مجمل با سه نویسی صواب
 تا دهرت آسگه اصل کار
 تا یکین مجملت آید بجای
 مجمل قیوم بود پیش
 راست بخوان نام طالع ولی
 مجمل آدم هر قوم عدد
 هست نهفته بطریق روز
 راه برار نشان میدهد
 وال به مجموعه اسم

مجموعه این شش طلب کار
 چهار بهمن و افق هر دو هم هست
 فهم ترا هست اگر اندک
 یا نه که از سینه بسرگیر تاج
 تا بنماید بر خشت او جیم
 با سه بود و در سه به و طاعت
 و در دو چار است ز روی رسد
 یا نه و در دو و سه و چهار است نام
 نوزده از او طلبی زین حساب
 یا نه و در دو نوزده آور بکار
 یا نه با نقاط اضافت گرای
 پنج بود نه و پنج و سی که
 این عدد خاص چو سینه جلی
 حاصلت این پنج بود در صد
 سراب و ام همه در این کنوز
 پنج و نه از گنج نشان میدهد
 یکصد و ده میشود از وی بجا

مجموعه این شش طلب کار
 چهار بهمن و افق هر دو هم هست
 فهم ترا هست اگر اندک
 یا نه که از سینه بسرگیر تاج
 تا بنماید بر خشت او جیم
 با سه بود و در سه به و طاعت
 و در دو چار است ز روی رسد
 یا نه و در دو و سه و چهار است نام
 نوزده از او طلبی زین حساب
 یا نه و در دو نوزده آور بکار
 یا نه با نقاط اضافت گرای
 پنج بود نه و پنج و سی که
 این عدد خاص چو سینه جلی
 حاصلت این پنج بود در صد
 سراب و ام همه در این کنوز
 پنج و نه از گنج نشان میدهد
 یکصد و ده میشود از وی بجا

مجموعه این شش طلب کار
 چهار بهمن و افق هر دو هم هست
 فهم ترا هست اگر اندک
 یا نه که از سینه بسرگیر تاج
 تا بنماید بر خشت او جیم
 با سه بود و در سه به و طاعت
 و در دو چار است ز روی رسد
 یا نه و در دو و سه و چهار است نام
 نوزده از او طلبی زین حساب
 یا نه و در دو نوزده آور بکار
 یا نه با نقاط اضافت گرای
 پنج بود نه و پنج و سی که
 این عدد خاص چو سینه جلی
 حاصلت این پنج بود در صد
 سراب و ام همه در این کنوز
 پنج و نه از گنج نشان میدهد
 یکصد و ده میشود از وی بجا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

حضرت را وی در حروف فو ا ط ق غا با بعد در حروف منطلق و است شده اند
وزنه لبست و هشت که مجموع سیصد و پانزده باشد و الله اعلم

<p> ایک دولت نائل و کر خدا است زمین و دوشاخ پنجم بجای آید ہر یک زمین را کہ کئی اختیار پس بجان وقت سب کر اسم صواب است ز عرفات آن اسم نواطق ہم ازان حرف گیر چارہ و ارنیز فرمائے برین بسکہ نواطق ہمہ باللفظ است اگر عدد حرف بگیرے بجای خاصیت فعل نہ کم باشندش چون بودت و عمل این وقت لغت مرتب این قاعدہ حالانہ نقد زبده دیگر نمبایم ترا </p>	<p> تا بشود آنچه ترا دعا است خاطر انانہما بقبر آیدت طالع و فلس بدہ اول قرار ہر رقم چون قلم آری بدست ساز کن و مجمل کامل بخوان سیصد و یکبار بخوان و پیشہ محو شود شک و فراہم یقین صائتہ مجموع بلا نقطہ است لوح موافق کنے ازان قرار فائدہ اعلاوا تم باشندش اسم دران درج کئی باحرف تا بری راہ باین حل عقد عقدہ نہ خاطر کیش ایم ترا </p>
---	--

[illegible]

این کتاب در دسترس
است و به سبب این
که در دسترس
است

حرف اول

مجلسی انوار المذہب
جلد اول

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
آل محمد الطيبين
الطاهرين

نہیں کہیں سب سے پہلے

بسم الله الرحمن الرحيم

فستق

باشند از افوار ازل پر تو می
چشم دولت را کاشاید نور
تا نه شود نور بدل متصل
حجت عقلی بدلائل محواه
هر چه خدا گفت و پیمبر ساند
جمله صدق دل و اخلاص جان
تا اثر آن دهرت فیض نور
دارد از افوار سیسے فائده
سر سری این را نتوان ساز کرد
تا شوی آگاه ازین صوٹ راز
قاعدہ نیست نصایب دیگر
دور خود بودن و از او گیت
بنده صفت باش که در آن دل
از مدد پر تو نام علی
بهت عیان پر تو خوشیدات
فر دکم نام چه دارد وجود
هر چه درین پرده مطلق است

بر دل و جان تو سپاسند ضوی
نور دولت جلوه نماید و طور
و انشود بر رخ جان چشم دل
کافی همه در شرع بود سدره
مجتهد شرع همان بر تو خواند
بشنو و پیوسته عمل کن بران
و ر نور سدر بر تو نور حضور
بهست حسابی در گرا این قاعده
پرده رازش نتوان باز کرد
پرده رازش نتوان کرد سار
بایش این شرح کتابی دیگر
راست که از او گلی افتاد گیت
صاف کنی از کدر آب و گل
صفحه مقصود نماید جل
در دل ذرات بوجه صفات
پر تو این مهر بود در نمود
جلوه اسما و صفات حق است

۲۰۹

باشد از افروز ازل پر تو می
چشم دولت را کشاید بنور
تا نه شود نور بدل شمس
حجت عقلی بدلائل محواه
هر چه خدرا گفت و پیمبر رساند
جلد بصدق دل و اخلاص جان
تا اثر آن دهدت فیض نور
وارد از افروز بسے فائده
سر سری این را نتوان سا کرد
تا شوی آگاه ازین صوٹ راز
قاعدہ اینست نصایب و گد
در ز خود بودن و از اد گیت
بنده صفت باش که در آن دل
ز مدد پر تو نام علی
بست عیان پر تو خورشید ذات
ر که کم نام چه دارد وجود
هر چه درین پرده ساطق است

بر دل و جان تو رساند ضوی
نور دولت جلوه نماید ز طور
و ان شود بر رخ جان چشم دل
کافی همه در شرح بود سدا
مجمعه شرح همان بر تو خواند
بشنو و پیوسته عمل کن بر آن
در نور سدر پر تو نور حضور
بست حسابے و گد این قاعد
پرده رازش نتوان باز کرد
پرده رازش نتوان کرد ساز
بایدش این شرح کتابے و گد
راست که از ادگی اقتاد گیت
صاف کنی از کد آب و گل
صفحه مقصود نماید جل
در دل و ذات بود چه صفات
پر تو این مهر بود و نور
جلوه اسما و صفات حق است

نفسی که در این عالم است
و این عالم را در این عالم
و این عالم را در این عالم
و این عالم را در این عالم

حرف از نقطه شمرده اندر نمود
فتح الف گاه تلفظ بقال
همزه که در الف فتوحش بهات
صوت که در سوی مخارج نهد
او او که در جمعیت او با بود
گرز مخارج شعری اسهم بود
و در سچیت نگر می از نفس
ناطقه نفس که در هر زمان
در طلب نور نماید خیر روح
در حرکت منبسط و منقبض
چون رود از دل بل آرو جوع
دارد او چون نه بند و مثال
صورتش این نمیش از دم زون
مستقیم از گوش گمارد برین
نور او در این نفس دم بدم
نفس نفس که در کندی زبان
بخیج از نیک و بد خویشتن

والله اری من سخته اهل شهود
همزه مفتوحه بود بر کمال
که تو الف همزه بگوی رود است
با و به آیات مخارج و هم
هو شود از پیش و پس با بود
ز اول و آخر نموده است رو
فکر و خیال هو می و های سبیر
بر سر اخلاک رود و هوش عیان
مقتضیس از فیض نماید خرج
سیر کند مر فنع و متعوض
در روشش در دو صفت شد و شوع
یا بد از ان دایره های خیال
هو بود و با بو و اندر بدن
نیشند و این دم و دم نازنین
با بود و هو نه ازین پیش و کم
لیک نفس کش نکند ترک آن
هیچ نیاید خبر از جان و تن

و الف و همزه چنان است
که در این عالم است
و این عالم را در این عالم
و این عالم را در این عالم

در صد و سی و یکم
و این عالم را در این عالم
و این عالم را در این عالم
و این عالم را در این عالم

فکر دین حال کن از بخودی روزنه صدق و صفا باز کن باز دل اهل صفا و وفا	باز کن روزنه های بر سر با همه آهنگ و فاساد کن بردگت از روزنه آرد صفا
نشین	
جان غایت و رین دار و گیر پو که شود بسته در آب سخن بر دلش از مهر رخ مصطفی گر نشان کرده حدیثی بیان این هم از آنست که لیس و نهار آینه خاطرش از صاف نیست برده بیابو بنفشه و جل روی دلش صفا و صفائی است بر دلش این رنگ که بر بوده است در غور اندازده خود گفته حرف مهرش لیس هم ازین وسطه وارد ازین رابطه بے آلت از نظر فارسیانست این	از غم نه استعدی و رز حیر مهرش پیش بر با ناز تن باز شود روزنه های صفا از نبی پاک دل و پاک جان در طبعش بود روان بقدر دور دلی از ره انصاف نیست از مدد برکت اسم شعله بر تر از اندیشه او صفائی است صیقلیش مهر علی بوده است جمل و قنات و زمان کرده حرف با دل مردان خدا را بطه جمل از ان اکت بے علت کوست و ازین دایره با صفت

باز کن روزنه های بر سر
با همه آهنگ و فاساد کن
بردگت از روزنه آرد صفا
فکر دین حال کن از بخودی
روزنه صدق و صفا باز کن
باز دل اهل صفا و وفا
جان غایت و رین دار و گیر
پو که شود بسته در آب سخن
بر دلش از مهر رخ مصطفی
گر نشان کرده حدیثی بیان
این هم از آنست که لیس و نهار
آینه خاطرش از صاف نیست
برده بیابو بنفشه و جل
روی دلش صفا و صفائی است
بر دلش این رنگ که بر بوده است
در غور اندازده خود گفته حرف
مهرش لیس هم ازین وسطه
وارد ازین رابطه بے آلت
از نظر فارسیانست این
از غم نه استعدی و رز حیر
مهرش پیش بر با ناز تن
باز شود روزنه های صفا
از نبی پاک دل و پاک جان
در طبعش بود روان بقدر
دور دلی از ره انصاف نیست
از مدد برکت اسم شعله
بر تر از اندیشه او صفائی است
صیقلیش مهر علی بوده است
جمل و قنات و زمان کرده حرف
با دل مردان خدا را بطه
جمل از ان اکت بے علت
کوست و ازین دایره با صفت

پس کلمه اینجا سخن از این صفت گرچه در حروف با اندازه بیش باز روم بر سر توحید دوست	فقط خبر بندهم از این صفت حرف نباید زوز اندازه پیش گرچه همه بحث توحید دوست
--	---

توضیح

ارباب توحید از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله وسلم منقول
قتل و وحدیت قدسی می کنند در باب کیفیت فرائض و نوافل و بیسویه
که اشاره بدو تجلی است یکی در صفت اسم الظاهر و یکی در صفت اسم الباطن
و گفته اند که گاهی حضرت حق تعالی با اسم الظاهر تجلی کند هرگز بی غایت
و خشنی و حق ظاهر است و گاهی که اسم الباطن تجلی کند خالق ظاهر حق
باطن است و خلق را این حالت نتیجه قرب نوافل است چنانچه در حدیث
قدسی دارد است که لا يزال العبد یقرب لی بالنوافل جبهه الی آخر حدیث

تعمیم

ای که گفت و شنو می در گو علم فرائض یقین درست نافله بر فرض همیفرایه کار در عمل او همه را به قصور قول ایمنه که بقول رسول	قول حق از گفت همیشه واجب خود دان بطریق است عابد حق باش بلیل و نه پای منه از طرق شرع دور نهست مطابق بفروع و اصول
--	---

تعمیم

این باب باین جهت است و در اینجا
توضیح می دهیم که در این باب
تعمیم می دهیم که در این باب
توضیح می دهیم که در این باب

در این باب توضیح می دهیم که در این باب
توضیح می دهیم که در این باب
توضیح می دهیم که در این باب
توضیح می دهیم که در این باب

در بر مراست بشکله بار
چون بصفه جان شد آینه است
قرب فرا این چو در این خبر
جلوه جانانه چو آرد ظهور
پرتو جانان ز تو گرد و عیان
حکیم حدیثی ز رسول کریم
اصل و انش که منجبت است
ورود خود جز دل اگر نیافت

چہرہ خود را نگر سے انکار
مخزن اسرار شود سینہ ات
بانہ بیابے ز نوافل اثر
آئینہ دل شود تشرکھ نور
قرب نوافل بود پیش بیان
ہر کہ شنید از سر اسید دہم
دیو بر و اسبج مسلط شد
و سوسہ در خاطر اور نہ یافت

به این ارشد که الله تعالی که بفرموده کلام آسمی بنده را بجز غایت نبوت و
خداوند تعالی میسر و مقدور نیست و درین سلسله میان علماء و فقهائش
است و هر کس درین باره خلاف بگوید بیانی کرده اند و ظاهر کلام
دالالت بر عدم رویت می کند که لاند که لا یبصر و یبصر که لا یبصر و لا یبصر
تفسیر و بیانی که محققین صوفیه درین باب کرده اند بسیار اوق است و بفرموده
هر کس درین آید بگردان باب محاشفه بر ریاضت و ریاضت

۱۔ کہ کیفیت عین وجود
ہست زبان نور گفت و شنود

۴۱
عین وجود و کثرت دور
ز صفتش است جهان ز نور
حق تعالی در پیکر آن
فعل خدا میدید از این
آنچه را که خلق نمود
از آن زمان که بود
در آن زمان که بود
در آن زمان که بود
در آن زمان که بود

آنکه درین
فصلی از این کتاب
درین نظم نظرش ظاهر است

جس میں انھیں غلام کر کے
دیکھنے اور دیکھنا ہے
پہلے

[illegible]

راستی راوری که برده بوده اند	گفته ایشان است که نموده اند
راستی آور که شوی رستگار	راستی از تو نظر از کردگار

پیمین

ای دل اگر هست ترا دیده باز	صنعت بهین و اثر صنع ساز
گر بودت نور نظر فاش بین	نقش جهان صنعت نقاش بین
ای بقی اندیشه زجا بر جهان	پر توب نماند نگر و جهان
فکر آن کن که گرانها مهر	فاش نگر و زرواق سپهر
زده کجارج بنمایه خلق	چهره کجا باز کشاید خلق
زده چو از مهر نماید مدام	مهر نمایند بودستد مدام
زده بی مهر نمودش نیست	جز عدم آثار وجودش نیست
روشنی مهر وجودش در	پر تو او روی نمودش در
یکنفس از خواب دو دیده بال	تا یکی این خواب در آرد خیال
نیک نظر کن که جهان سر بهر	آمده از پر تو حق در نظر
زگر کن آغاز آداب فکر	تا برخت جلوه کند نور فکر
مد نظر بر اثر نور دار	مهر زهر زده تو منظور دار
خویش به بندار کن در گرد	یکنفس از فکر خود آزا شو
بیش نظر زده پندار تو	سدره تست بر قمار تو

راستی راوری که برده بوده اند
گفته ایشان است که نموده اند
راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو نظر از کردگار

صنعت بهین و اثر صنع ساز
نقش جهان صنعت نقاش بین
پر توب نماند نگر و جهان
فاش نگر و زرواق سپهر
چهره کجا باز کشاید خلق
مهر نمایند بودستد مدام
جز عدم آثار وجودش نیست
پر تو او روی نمودش در
تا یکی این خواب در آرد خیال
آمده از پر تو حق در نظر
تا برخت جلوه کند نور فکر
مهر زهر زده تو منظور دار
یکنفس از فکر خود آزا شو
سدره تست بر قمار تو

ای دل اگر هست ترا دیده باز
گر بودت نور نظر فاش بین
ای بقی اندیشه زجا بر جهان
فکر آن کن که گرانها مهر
زده کجارج بنمایه خلق
زده چو از مهر نماید مدام
زده بی مهر نمودش نیست
روشنی مهر وجودش در
یکنفس از خواب دو دیده بال
نیک نظر کن که جهان سر بهر
زگر کن آغاز آداب فکر
مد نظر بر اثر نور دار
خویش به بندار کن در گرد
بیش نظر زده پندار تو

صنعت بهین و اثر صنع ساز
نقش جهان صنعت نقاش بین
پر توب نماند نگر و جهان
فاش نگر و زرواق سپهر
چهره کجا باز کشاید خلق
مهر نمایند بودستد مدام
جز عدم آثار وجودش نیست
پر تو او روی نمودش در
تا یکی این خواب در آرد خیال
آمده از پر تو حق در نظر
تا برخت جلوه کند نور فکر
مهر زهر زده تو منظور دار
یکنفس از فکر خود آزا شو
سدره تست بر قمار تو

ای نبوی نسبت قدسی پیر
 مع تو از حق چو آب و جد تو
 پرده ز غور شید رخت برکش
 خیس بریان را در خیر شکن
 بر رخ یا جوج زمان در پند
 غمز و گناز از غم آزاد کن
 چرخ بفرما که کند نو حصا
 سیرت چه صورت اب راز تو
 کار جهان حله نسق و قطام
 پر تو غور شد تو بایر عیان
 هر چه بود بد تو نکو سازش
 رونق تو بخشش بزم جهان
 سوسه زمین آبی زو ازون شرع
 آینه هرا که شد درنگناک
 پاک کن آینه دل از رنگ
 سر شده عمری که درین گفتگو است
 باشدش از پر تو انعام تو

مر تقوی چاه ملاک حشر
 خلعت طه شده بر قد تو
 باز مناسا غنیه بر کشا
 خاک بچشم دل اعدا فکن
 باز تو سکه سکندر به بند
 خلق جهان را همه دل شاو کن
 وز سر تو باز کند سحر کما
 فاش کن جلوه نمایند شو
 مانده ز اوراک صور یا امام
 تا بکشاید همه عقد نهان
 دانکه بود نیک سرفرازش
 پاک کن آفاق ز بد سیرتان
 جز تو که فهمد همه ضمون شرع
 ساز از الطاف خود از رنگ پاک
 صاف کن از تو بختی آب رنگ
 عمر تلف گشته و این آرزوست
 وز اثر رحمت عام تو

و دست از این شانه فروخته و فال
 شد که از سر و کمر و زنجیر
 سر بریده بود و آواز داد
 بر پیشانی او وقت کمال

بپوشش از رخ آینه
 یک عیان و دست
 از دل جهان و دست
 تو هست سبک خیز و دست
 آنچه درین عرصه دنیا جا دست
 یا طلب نور و سبک بود
 بهتر ازین هیچ و سبک بود
 بهر اجابت که بیا بدو دعا

بدو سبک بود یک سبک
 نور و سبک بود یک سبک
 پی کی سبک بود یک سبک
 چنانکه سبک بود یک سبک
 اساکه سبک بود یک سبک
 را و سبک بود یک سبک
 پی و سبک بود یک سبک
 نیست و سبک بود یک سبک
 دست و سبک بود یک سبک
 دست و سبک بود یک سبک

نام یک کمال
 ساز و سبک بود یک سبک
 نام یک کمال
 ساز و سبک بود یک سبک
 نام یک کمال
 ساز و سبک بود یک سبک

است و سبک بود یک سبک
 است و سبک بود یک سبک
 است و سبک بود یک سبک
 است و سبک بود یک سبک
 است و سبک بود یک سبک
 است و سبک بود یک سبک

7119 ~~RESERVED~~ DUE DATE 07/51

DUE DATE

YD FA

[illegible]